

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مناظره علمی: بررسی ادله وجود هیولای اولی

آیت الله غلامرضا فیاضی
دکتر علیرضا کهنسال

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

۷.....	ارائه اول دو طرف مناظره.....
۸.....	ارائه دکتر کهنسال.....
۱۰.....	ادله اثبات هیولا.....
۱۳.....	ارائه آیت‌الله فیاضی.....
۱۳.....	اشکالات مشترک به براهین اثبات هیولا.....
۱۹.....	جمع‌بندی دو اشکال.....
۲۲.....	ارائه دوم طرفین مناظره.....
۲۳.....	ارائه دکتر کهنسال.....
۲۳.....	رد اشکال با تبیین حد اوسط برهان فصل و وصل.....
۲۵.....	رد اشکال دوم.....
۲۸.....	برهان فلسفی مطلب.....
۲۹.....	رد اشکال سوم.....
۳۴.....	ارائه آیت‌الله فیاضی.....
۳۹.....	بخش گفتگو محور مناظره.....
۴۰.....	ردیه دکتر کهنسال.....
۴۲.....	پاسخ استاد فیاضی.....
۵۷.....	سؤالات.....
۵۸.....	اشکال نقضی به برهان فصل و وصل.....
۶۱.....	تأثیر فیزیک جدید در موضوع مسئله.....

مقدمه

مجری: بسم الله الرحمن الرحيم. رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا. از همه سروران و عزیزان و حاضران و اساتید بزرگوار بالاخص آیت الله فیاضی و جناب دکتر کهنسال تشکر می‌کنیم که در این جلسه اندیشه‌ورزی حضور پیدا کردند. ابتدای جلسه به‌خاطر اینکه فوت وقت نشود، گوش جان می‌سپاریم به آیاتی از قرآن کریم توسط دوست عزیزمان حاج آقای نیاکانی پور با ذکر صلواتی بر محمد و آل محمد.

خیلی تشکر می‌کنیم از آقای نیاکانی پور که زحمت کشیدند و قرائت قرآن را انجام دادند. بدون فوت وقت خدمت در خدمت اساتید خواهیم بود. فقط یک نکته کوتاه را تذکر می‌دهم، آن نکته این است که جلسه در دو نوبت خواهد بود، ابتدا جلسه از همین ساعت ۸ تا ۹:۲۰ دقیقه، بعد ۲۰ دقیقه استراحت تا دور دوم بحث را داشته باشیم. از آنجایی که حاج آقای دکتر کهنسال، طرفدار ادله اثبات وجود هیولا هستند، ابتدا بحث را ایشان ارائه خواهند داد و آیین‌نامه مناظره هم این‌طور است که کسی که ارائه می‌دهد، ۲۰ دقیقه و کسی که نقد می‌کند هم ۲۰ دقیقه. بعد دو تا یک ربع، اگر حرفی باقی‌مانده باشد، در خدمت اساتید خواهیم بود؛ اما از آنجایی که حضرت آیت الله فیاضی شاید به تناسب بحث، لازم باشد که بحث را از طریق در واقع نوشتن روی تخته و توضیح یا پاورپوینت آماده داشته باشند و بخواهند ارائه بدهند، یک مقدار زمان را شاید در این برهه‌ها تغییر بدهیم به تناسب بحث. لذا بدون فوت وقت در خدمت حضرت استاد، دکتر

کهنسال خواهیم بود تا مطلب خودشان را ارائه بدهند و در وقت بعدی، در خدمت استاد فیاضی هستیم با نقدهایی که نسبت به ادله مثبت‌هی وجود هیولا دارند. با ذکر صلواتی بر محمد و آل محمد به استقبال سخنان دکتر کهنسال خواهیم رفت.





ارائه اول دو طرف مناظره

ارائه دکتر کهنسال

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم. رب اشرح لی صدري و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی. بسیار خوشبختم از اینکه بار دیگر فرصتی فراهم شد که در خدمت جناب آیت الله فیاضی که خداوند به طول زندگی ایشان، طلاب علم را از ایشان بهره‌مند سازد، باشند و بار دیگر در باب یکی از موضوعات حکمت گفتگو کنیم. قبل از اینکه من سخن اصلی را آغاز کنم، چند تذکر عرض کنم که گمانم این هست که این تذکرات، از حیث اهمیت کمتر از سخن اصلی نیست. به خصوص اینکه در گفتگوی قبلی که ما در خدمتشان بودیم، بعد از گفتگوی یکی از طلاب به من گفت که من تعجب می‌کنم که چطور شد که شما و جناب آیت الله گفتگو کردید؛ نه تعلیل غیرمذهبی و نه سخن نادرستی. هیچ چیز ردوبدل نشد. گفتم خدا را شکر می‌کنم. این جدال احسن است که بین ما هست. این بحث‌ها به پایان خواهد رسید. شاید در قبر کسی از ما درباره هیولای عالم ماده سؤال نپرسد، اما در مورد هیولاهای اعمالمان حتماً خواهند پرسید. مهم این است که ما در گفتار آداب اسلامی را رعایت کنیم. البته رعایت ادب از جانب بنده نسبت به ایشان موجب تعجب نبود. این وظیفه‌ی بنده بوده؛ اما از ناحیه ایشان نسبت به من که از جمیع جهات بر بنده تقدم دارد، این باعث شگفتی شده بود. ان شاء الله در این جلسه هم این شگفتی را خواهید دید و ان شاء الله این سنتی برای ما خواهد بود که گمان نبریم هر گاه بنا هست که دو نفر با هم صحبت کنند، یکی باید غلبه کند و دیگری سخنان نادرست بگوید. تعبیرهایی که متأسفانه بین گفتگوهای ما رایج است و اصلاً نمی‌فهمم چه ضرورتی دارد.

دوم اینکه ما اهل نظر هستیم. اهل نظر، تعبیر رویش است؛ یعنی معصوم نیستیم. ممکن است جناب آیت الله، نظر خودشان را بار دیگر تغییر بدهند یا بنده نظرم را تغییر بدهند. بنده خودم هم افکاری درباره فلسفه اسلامی دارم که شاید اگر زمانی به نتیجه برسم و چاپ بشود، از نظریات جناب آیت الله فیاضی هم ممکن است غیرمتعارفتر به نظر بیاید؛ ولی ما اهل نظر هستیم. ما آنچه را که فعلاً به ذهنمان می‌رسد، همین را می‌گوییم، اینکه در آینده چه خواهد شد، از این مطلع نیستیم و الان می‌خواهیم بحث کنیم که در عجالت فعلی با موقعیت کنونی، این ادله قابل دفاع هست یا نه.

سوم اینکه موضوع مورد بحث، ذاتاً محل بحث ما نبود. من مایل بودم حرکت در مجردات را بحث کنم؛ اما چون جناب آیت الله به درستی این مطلب را ابتدا متفرع بر انکار هیولا کرده بودند، من این را درست می‌دانم. تصمیم گرفتم قطعه قطعه سخن بگویم. ابتدا در مورد هیولا سخن بگویم. بعضی‌ها هستند که بدون انکار هیولا، حرکت را قبول کردند. من به نظرم می‌آید که این بحث در اینجا بهتر است و ما مشکل را هر چه قدر به قطعات مختلف تحلیل کنیم، بهتر خواهد بود.

بعد از ذکر این نکات، آخرین مطلبی که عرض می‌کنم این است که، همان‌طور که جناب آقای عزتی فرمودند، اختیار وقت در خدمت جناب آیت الله است. من عادتاً تند صحبت می‌کنم و از تخته هم استفاده نمی‌کنم و لهذا هر مقدار ایشان برای بیان مقصودشان مناسب دیدند، بنده در خدمتشان هستم. من عرائضم لزوماً به همان مقداری که ایشان وقت خواهند داشت، نمی‌گویم.

ادله اثبات هیولا

اما بعد، در اثبات هیولا به طور مشهور، ما دو استدلال داریم: یکی برهان فصل و وصل است و یکی برهان قوه و فعل است. حالا اثبات امکان استعدادی هم هست که آن اثبات هیولا به نحو عام نیست. من سخن را ابتدا از برهان فصل و وصل آغاز می‌کنم.

تبیین برهان فصل و وصل

این برهان به تقریری که در شفاء و اشارات آمده است، مبتنی بر مقدمات است:

مقدمه اول این است که جسم در حد ذات خودش متصل است. این مقدمه در این کتاب‌ها، بعد از اینکه تعریف جسم از اجزای لایتجزا و اجزای ذی مقراطیس را ابطال کردند، به این می‌رسند که جسم فی‌حد ذاته متصل است. این بعد از آن مسائل خواهد بود. بعد می‌گویند این جسمی که متصل است، مثل گوشی دست بنده، این گوشی که متصل است، قابل انفصال هم هست. توجه دارید، شما همه آشنا به حکمت متعالیه هستید که در این جسم، الان دو تا اتصال هست. یک اتصال که حملی جوهری است؛ یعنی همین که تعریف می‌گوییم جوهر قابل ابعاد سه‌گانه، آن قابل ابعاد سه‌گانه در حد این تعریف، اندازه... نیست. به تعبیر ابن سینا، در این تعریف، کوه و دانه شن با هم برابر هستند. هیچ کدام اندازه ندارند.

امتداد دیگری که در جسم هست که جسم تعلیمی به آن می‌گویند، اندازه‌های آن است و روشن است که آن جسم طبیعی و جوهر، بدون جسم تعلیمی در عالم آشکار نمی‌شود؛ چون گفته‌اند که اشیاء ما لم یتشخص لم یوجد. این گوشی که دست من است، یک‌وقت هست که ما بدون ابعادش نگاه

می‌کنیم، می‌گوییم جوهر قابل ابعاد سه‌گانه است؛ در این مقدار این گوشه دیوار و این بطری و همه ما با هم برابر هستیم. یک وقت هست که به اندازه‌هایش نگاه می‌کنند. وقتی به اندازه‌ها نگاه کردند، این قهراً اندازه‌ای دارد. پس ما دو تا اتصال در شیء داریم. خواهی در اشارات بیان می‌کند که برهان فصل و وصل روی اتصال جسم طبیعی وارد می‌شود؛ هرچند که روی جسم تعلیمی وارد بشود، برهان بحاله صحیح خواهد بود و این عبارت درست است. علی‌ای حال، برهان را روی جسم تعلیمی یا طبیعی اجرا کنیم، فرقی نمی‌کند.

این شیئی که فی‌حد ذاته متصل در دست من است، قابل انفصال هم هست. بعد می‌گویند انفصال و اتصال هر دو عرض هستند. انفصال عرضی است که دائماً شکسته نیست. می‌تواند شکسته بشود. پس اتصال عرض است. می‌گویند عرض، قابل لازم نیست. یک چیزی را می‌خواهد که قبول کند. قابل این انفصال، نمی‌تواند خود اتصال باشد؛ یعنی اتصالی که دست من است، با آمدن اتصال فرو می‌شکند. به‌خاطر همین ما باید در جسم، غیر این اتصال، یک امر نامتعلق دیگری داشته باشیم که هم اتصال را قبول کند و هم انفصال را.

به عبارت دیگر، زمانی که من این گوشی دستم است و این گوشی را به زمین می‌زنم و می‌شکنم، اینجا این جمله صحیح است که کهنسال گوشی خودش را که سالم بود را شکست. یعنی عقل تشخیص می‌دهد که من دو تا حالت در این وارد کردم: حالت اول حالت اتصال اولیه بوده است و حالت دوم انفصال بوده است. عقل نمی‌گوید کهنسال این گوشی را معدوم کرد و دو گوشی شکسته از غیب ظاهر کرد. می‌گوید همین گوشی که متصل بوده است را شکست. این امر متصل تبدیل به دو امر دیگر شد. یک ورق کاغذ را پاره کرد، دو ورق کاغذ شد. عقل نمی‌گوید که ورق کاغذ اول بالکلیه معدوم شد. دوپاره کاغذ دیگر از غیب

ظاهر شد. بنابراین فیلسوف‌ها می‌گویند حالا که ما دو حالت داریم: یک حالت، حالت اتصال اولیه که روی کاغذ است. حالت دوم حالت انفصالی که بر کاغذ وارد شده است.

بنابراین ما یک چیزی می‌خواهیم که این فی‌حد ذاته، نه متصل باشد و نه منفصل باشد که تاره بتواند اتصال را قبول کند و بار دوم انفصال را قبول کند. چنین چیزی باید فی‌حد ذاته خالی از اتصال و انفصال باشد که اگر این‌طور نباشد، حالت مقابل خود را قبول نمی‌کند.

پس با این تصحیح، می‌گویند در این گوشی، دو تا جوهر هست: یک جوهر قابل ابعاد است، قابل کل شیء، قابل هر صورتی، جوهر دوم جسم طبیعی است و آن اندازه‌ها هم جسم تعلیمی هستند. این استدلال فصل و وصل با مقدماتی که من به سرعت گفتم. با علم به اینکه این استدلال را قبلاً شنیدید. حالا ما در خدمت آیت‌الله هستیم که ببینیم ملاحظات ایشان در این باب چه خواهد بود؟

جمع‌بندی مجری

مجری: از خدمت استاد فیاضی استفاده خواهیم کرد. فقط این نکته را من بگویم. خلاصه این برهان این‌گونه شد که اتصال و انفصال دو امری هستند که مقابل هستند و این دو امر مقابل را یک چیزی باید بپذیرد که خالی از این دو باشد و آن چیست؟ جوهری است غیر از صورت اتصالیه جسم و صورت جسمیه؛ لذا این خلاصه برهان است. تفسیر و نقدی که به این برهان هست، ان شاء الله در خدمت استاد فیاضی خواهیم بود با ذکر صلوات دیگری بر محمد و آل محمد.

ارائه آیت الله فیاضی

مقدمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله و الصلوه علی رسول الله و علی آله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین. بنده تشکر می‌کنم از جناب آقای دکتر کهنسال که با اینکه شذوذات بنده را یکبار دیگر دیده بودند، باز هم عنایت فرمودند با این حرف‌های بنده را باز هم گوش بدهند. بله این مقتضای عالم بودن است. ثمره شجره العلم، التواضع. وقتی انسان عالم شد، مثل درختی می‌ماند که بار دارد، سر شاخه‌ها پایین می‌آید. این دیو، ز خامی است که در جوش و خروش است؛ چون پخته شد و لذت دم دید، خموش است. یک وقت یک آقای به من گفت که استاد ما در درس نهایی، حاشیه‌های شما را بعضی‌هایش را متعرض می‌شود و رد می‌کند. گفتم این استاد به من عنایت دارد به خاطر اینکه فکر می‌کند حرف‌های من قابل ذکر است. آقای دکتر کهنسال خودشان را آماده کردند این شذوذات بنده را بشنوند. خیلی از ایشان تشکر می‌کنم و امیدوارم ان شاء الله همان‌طور که خدا ایشان را در سایه عالم آل محمد قرار داده‌اند، ایشان و همه ما را بیشتر از انوار این حجت خدا و این خلیفه خدا بهره‌مند بفرماید و همه ما از برکات حضور ایشان، هر چه بیشتر بهره‌مند باشیم.

اشکالات مشترک به براهین اثبات هیولا

بله فرمودند و بسیار عالی تقریر فرمودند برهان فصل و وصل را ولی به همه برهان‌های اثبات هیولا، دو اشکال مشترک هست. من اول این اشکالات مشترک را عرض می‌کنم که بعداً در استدلال دوم، لازم نباشد که تکرار کنم.

اشکال اولش این است که همان طوری که ملاصدرا تصریح فرموده به این امر، این‌ها همه مبتنی بر یک مبنایی که مشائین داشتند و آن عبارت از کون و فساد بود. می‌گفتند که یک چیزی در عالم، متکون بود، فاسد می‌شود، یک چیز دیگری به وجود می‌آید که حالا این برهان قوه و فعل، خیلی خودش را خوب نشان می‌دهد و یکی هم می‌گوید که بنا بر حرکت جوهری، دیگری جایی برای آن حرف‌هایی که مبتنی بر کون و فساد بود، نمی‌ماند. وقتی گفتید که کون و فساد در عالم نیست و بلکه محال است که باشد و هر چه هست، حرکت است؛ آن وقت وضع دیگر فرق می‌کند.

اشکال دوم این است که شما می‌فرمایید یک چیزی هست که قوه محض است. هیچ فعلیتی ندارد. خدا رحمت کند آقای ستوده، استاد درس مکاسب بودند؛ من درسشان نرفتم؛ ولی تعریف می‌کردند که خیلی لطایف در درسشان داشتند. یعنی یک روز یک آقای از یکی پرسید این هیولا چیست؟ آن گفت، هیولا همین زن‌های پیروپاتال دور حرم هستند که صیغه آخوندها می‌شوند. حالا مثل اینکه آقای دکتر را رها نکردند و خب بله، وقتی انسان سراغ یکی رفت، ممکن است او آدم را رها نکند. حالا هیولا یعنی چیزی که هیچ فعلیت ندارد؟ اشکالش این است که چیزی که هیچ فعلیتی ندارد، لازمه‌اش این است که هیچ وجودی هم نداشته باشد. چرا؟ چون شما خودتان و همه فلاسفه می‌فرمایید که وجود مساوق با فعلیت است. یعنی وجود و فعلیت دو معنا هستند که از یک سو وارد آن امر خارجی می‌شوند. آن امر خارجی، همه حقیقتش، مصداق وجود است، همه حقیقتش هم مصداق فعلیت است. خب اگر فعلیت و وجود مساوق هستند، اگر چیزی فعلیت ندارد، چطور می‌شود که وجود داشته باشد؟

یک وقت من همین را دنبال کردم خدمت حضرت استاد آیت الله جوادی، بالاخره ول نکردند و ایشان آخرش فرمود، استاد ما آقای الهی هم رضوان الله تعالی علیه، قائل به هیولا نبوده است. حالا عرض ما این است که خود این تعارض را چطور حل می کنیم که هم موجود می دانیم و هم بدون فعلیت. می گوئیم هیولا یک چیزی است که هیچ فعلیتی ندارد. هیچ فعلیتی ندارد، بعد می گوئیم موجود است، این چطور با هم جمع می شود؟

اشکال خاص استدلال فصل و وصل

اما برهان فصل و وصل که فرمودند، بله، می گوید اگر بخواهد یک چیزی که متصل است، انفصال را بپذیرد، خود آن اتصال نمی تواند باشد. یک چیز متصل، اتصالش نمی تواند انفصال را بپذیرد. چرا؟ برای اینکه این ها متضاد هستند، همان طور که فرمودند. چه زمانی می شود که یک ضد، ضد دیگر را در خودش جا بدهد و با خودش جمع کند؟ اجتماع ضدین محال است. پس یک جسم که متصل است، فرمودند یک چیزی می خواهد که آن الان اتصال را پذیرفته باشد و بعد انفصال را بپذیرد. یک چیزی باشد که نسبت به اتصال و انفصال، به قول فلاسفه لا بشرط باشد؛ اما خود جسم نسبت به اتصال، بشرط شیء است؛ چون مقومش است. جسم یعنی آن جوهر متصل ممتد در جهات ثلاث. یعنی اتصالش هم فقط در یک جهت نیست. کم هم متصل داریم و هم منفصل، اما کم منفصل، گاهی در یک جهت است؛ مثل خط، گاهی امتدادش در دو جهت است و گاهی از سه جهت است. می گویند جسم آن چیزی است که ممتد است از جهات ثلاث و فرمودند و بسیار عالی فرمودند که جسم، یک امتداد جوهری دارد که عبارت است از اینکه آن جوهرش سه بعدی است. جسم اگر بخواهد جسم باشد، باید یک جوهر سه بعدی باشد؛ لذا تعریفش می گویند «هو

الجوهر الممتد فی جهات الثلاث» پس حقیقت جسم به آن سه‌بعدی بودنش است.

انواع اتصال

پس این اتصال، جزو حقیقت جسم است. وقتی اتصال، یعنی همان سه‌بعدی بودن، جزو حقیقت جسم است، نمی‌تواند انفصال را بپذیرد. ما عرضمان این است که همان‌طور که اشاره فرمودند، ما دو تا اتصال داریم: یک اتصال جوهری که حقیقت جسم به آن جسم است و آن سه‌بعدی بودن است. یک اتصال عرضی داریم که آن عبارت است از حجم و خیلی قشنگ توضیح دادند. حجم، تعیین آن جسم طبیعی است. لذا تعبیر می‌کنند که ما دو تا جسم داریم. ضبط مشترک است این جسم اینجا. یک جسم طبیعی داریم که همان جوهر ممتد در جهات ثلاث است و یک جسم تعلیمی داریم؛ یعنی جسمی که موقع تعلیم، استاد وقتی می‌خواهد نشان بدهد، روی تخته یک چیز سه‌بعدی را ترسیم می‌کند؛ ولی سه بعد نیست. فقط برای تعلیم حجم، بحث می‌کند. جسم تعلیمی یعنی حجم. این جسم، یعنی این حبه قند، هم آن جسم جوهری هست و هم جسم تعلیمی هست. می‌گویند چطور دوتایش یک جا؟

می‌گویند بله، جسم طبیعی، سه بعد دارد؛ اما مبهم. همه جواب در همین کلمه مبهم خوابیده است. یعنی چه؟ یعنی جسم برای جسم بودنش، فقط باید در جهات ثلاث ممتد باشد؛ اما چقدر ندارد؛ لذا اگر یک اتم باشد، جسم است، اگر کره زمین هم باشد، به فرض که یک وجود متصل داشته باشد، آن هم جسم است. جسم برای جسم بودن، فقط ابعاد ثلاث جوهری را می‌خواهد؛ اما بدون تعیین است.

جسم تعین خاص ندارد؛ چون اگر بخواهد تعین خاص داشته باشد، آن وقت بقیه جسم‌ها دیگر نباید جسم باشند؛ چون آن‌ها که این تعین را ندارند. پس حقیقت جسم، درست است که دارای ابعاد ثلاث جوهری هست؛ ولی این ابعاد ثلاث جوهری، مبهم است و تعینش به حجمش است. حالا آن حجم گاهی یکی است و گاهی دو تا. یعنی این جسمی که الان فرمودند مثلاً یک دانه، این جسم، یک حجم داشت؛ یعنی یک ابعاد ثلاث متعینی داشت؛ ولی الان دو تا حجم دارد؛ یعنی دو تا ابعاد ثلاث متعین پیدا کرده است. اتصال و انفصال همین است که آن حجم متعین واحد، حالا دو تا حجم شده است؛ اما جسم تغییر نکرد؛ برای اینکه جسم از اول تعینی ندارد. جسم از اول، مبهم است. آن جسم، همان‌طوری که قبلاً بود، الان هم هست؛ چون آن لا بشرط است نسبت به تعین و هم با این تعین هست و هم با آن تعین.

ماهیت امر مشترک قابل اتصال و انفصال

بنابراین، می‌گوییم آن امر مشترکی که شما لازم دارید که اتصال و انفصال را، هر دو را بپذیرد، باید اول توجه کنید که چه بوده است که از بین رفته است و چه به جایش آمده است؟ آیا آن اتصال جوهری جسم که جزو حقیقت جسم است، از بین رفته است و یک اتصال‌های جوهری جدید پیدا شده‌اند؟ آن‌ها که تعین ندارند. چون تعین ندارند، با همه سازگار هستند. آنی که از بین رفته است، آن حجم است. یعنی آن ابعاد ثلاث متعین است که این جسم، قبلاً داشت و الان آن را ندارد. انفصال این شده است که الان به جای آن حجم واحد متعین، دو تا حجم متعین به وجود آمده است. خب اگر این‌طور است، استدلال شما خوب فرمود. اگر یک چیزی می‌خواهد اتصال بپذیرد، بعد این اتصال را رها کند و انفصال را بپذیرد، باید خودش نسبت به این اتصال و انفصال، لا بشرط باشد.

برای اینکه اگر یکی اش را داشته باشی که نمی‌تواند آن یکی را بپذیرد. همین که فرمودند، نمی‌شود آن اتصال، خودش انفصال را بپذیرد.

ما عرضمان این است که بله، نمی‌پذیرد؛ چون آن اتصالی که در جسم است، آن مبهم است و آن اتصال جوهری نیست که انفصال را می‌پذیرد؛ برای اینکه آن اتصال جوهری، قبل از انفصال هست، بعد از انفصال هم هست؛ برای اینکه تعینی ندارد. مبهم است. مبهم است؛ یعنی اگر این‌طور نگاه کنیم، یک کوه با یک اتم، آن جسمیت را یکسان دارند. خود آقای دکتر هم اشاره فرمودند. فرمودند آن‌ها هر دو در جسمیت یکسان هستند و درست است؛ برای اینکه جسمیت تعینی ندارد. فرقتشان در حجم است. اگر فرقتشان در حجم است، یعنی وقتی یک تکه سنگ را دو تا کردی، آن حجم است که تغییر می‌کند. یک حجم بود و حالا دو تا حجم شد. یک اتصال عرضی بود که به آن امر مبهم تعین بخشیده بود. حالا دو تا اتصال عرضی می‌آید و به همان امر مبهم تعین می‌بخشد. همان امر مبهم که هم با اتصال عرضی سازگار است و هم با انفصال عرضی سازگار است؛ اما خودش یک اتصال جوهری دارد که آن هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و هیچ تعینی هم ندارد که شما بگویید یکی بود و دو تا شد. تعین ندارد که... در یکی هم عین همان هست که در دو تا است و در دو تا عین همان جسمیتی است که در یکی است.

پس آنچه را که شما می‌خواهید به عهده هیولا بگذارید، در خود جسم یک حقیقتی هست به نام همان جسمیت جوهری که به دلیل ابهام، همان ابهامی که شما در هیولا قائل هستید، می‌گویید هیولا با استعداد فرق دارد. هیولا عبارت است از قوه مبهم. برای اینکه با هر استعدادی جمع می‌شود. استعداد، یعنی آن قوه متعین. چطور شما در هیولا خودتان قائل هستید به یک استعداد جوهری و

یک استعداد عرضی که اسمش را استعداد می‌گذارید، یک قوه جوهری، یک توان و قابلیت جوهری، تعبیرم را اصلاح کنم. یک قابلیت و توانایی جوهری را می‌فرمایید مال هیولاست. یک توانایی و قابلیت عرضی دارید که می‌فرمایید که مال استعداد است و این استعداد به آن قوه مبهم هیولا تعین می‌بخشد. می‌گوییم عین همین حرف را ما در خود جسم داریم. ما یک ابعاد ثلاث جوهری داریم که مبهم است و تعین ندارد؛ لذا در حالت انفصال و در حالت اتصال، بعینه موجود است. برای اینکه آن، تعینی ندارد. مبهم است. آنچه که تغییر کرده است، تعین‌هاست. قبلاً یک حجم متعین بود و دارد تکرار می‌شود. الان دو تا حجم متعین جدید هست.

جمع‌بندی دو اشکال

پس ما در حقیقت، دو تا اشکال اساسی به این استدلال داریم. اولاً که می‌گوییم مدعای شما تناقض دارد. شما می‌فرمایید یک چیزی وجود دارد؛ اما فعلیت ندارد، قوه محض است. لا فعلیه لها الا ان‌ها لا فعلیه لها. می‌گویند این استثنا، استثنای منقطع است؛ چراکه آنچه را که دارید استثنا می‌کنید، در مستثنی‌منه نیست. در مستثنی‌منه می‌گویید هیچ فعلیتی نیست، باز دارید یک چیزی کم می‌کنید یا نه؟ می‌گویند استثنای منقطع، تأکید عموم است نه نقض عموم. یعنی وقتی شما می‌گویید ما جاثنی الا حمار، یعنی همه، همه، همه آمدند؛ به‌طوری که من هر کاری می‌کنم یک کسی را پیدا کنم از آن عام استثنا کنم، پیدا نمی‌کنم. مجبور هستم یک چیزی را که اصلاً داخل نیست، بیاورم. لا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن غلول من قراء الکسائی. در مغنی این را داشت. می‌گفت این‌ها هیچ عیبی ندارند؛ جز اینکه شجاع هستند، شمشیرهایشان کند است. یعنی این‌ها اهل مبارزه هستند... شجاعت که عیب

نیست. یعنی این‌ها واقعاً هیچ عیبی ندارند. آن لا فعلیه له را وقتی می‌خواهند تأکید بکنند، می‌گویند لا فعلیه له الا این فعلیت که انه لا فعلیه له. چرا؟ چون اگر بگویند فعلیتی دارد، آن وقت برهان قوه و فعل، خودش حرفشان را نقض می‌کند؛ چون برهان قوه و فعلشان می‌گوید که آقا نمی‌شود یک چیز هم فعلیت باشد و هم قوه. اگر بگویند هیولا فعلیت دارد، نمی‌توانند و نمی‌گویند و نگفتند، مگر کسانی که توجه به حرف مشائین نداشتند و این حرف را زدند.

ما می‌گوییم که چه نوع موجودی است که هیچ فعلیت ندارد. هیچ فعلیت ندارد، درعین‌حال موجود است! این مثل این است که بگویی هیچ وجودی ندارد و درعین‌حال موجود است. این اشکال اول شد.

اشکال دوم هم این است که شما برای اتصال و انفصال، یک موضوع مشترک می‌خواهید. ما عرضمان این است که آن موضوع مشترک، همان جوهر ذو ابعاد ثلاثه‌ای است که نامتعیین است و به‌خاطر نامتعیین بودنش، هم در حال اتصال عرضی، خودش، خودش است. همان‌طور که فرمودند. همه عقل‌ها می‌گویند این مدادی که از وسط نصف کردی، جسمش همان جسم است؛ اما هیچ عقلی نمی‌گوید حجمش، همان حجم است. می‌گوید دو تا حجم الان آمد؛ درحالی‌که قبلاً یک حجم بود؛ ولی جسم چه؟ جسم همان جسم است. اگر جسم، همان جسم است، این نمی‌شود مگر اینکه فلاسفه این را خوب تبیین کردند. گفتند جسم یعنی امر نامتعیین، یعنی آن ابعاد ثلاث نامتعیین که هم در حالت اتصال، خودش بشخصه هست و در حالت انفصال.

خیلی تکرار کردم آقای دکتر. عذر می‌خواهم.

جمع بندی مجری

مجری: خلاصه نقدهایی که استاد داشتند، دو نقد مشترک به همه ادله دارند: یکی اینکه این ادله‌ای که برای وجود هیولا می‌آورند، در نتیجه در واقع می‌خواهند بگویند یک چیزی به نام هیولاست که فعلیتش به این است که فعلیت ندارد. بعد استاد می‌فرمایند که این چه موجودی است که فعلیت ندارد. اشکال دوم هم این است که این براهینی که ابن سینا و مشائین دارند، مبتنی بر کون و فساد است؛ اما اگر ما حرکت جوهری را بپذیریم، دیگر این اتصال و انفصال‌ها، امور موهومی خواهند بود که از آنات زمان برداشت می‌شوند و اشکال آخری هم اینکه در تحقیقاتشان استاد این نکته را دارند که اتصال، در مقابلش انفصال خودش را باید بیاوریم. این بیان را الان استاد نداشتند؛ اما در تقریراتشان دارند. اتصال اینجا با انفصال دیگری قابل جمع است؛ مثل بینایی که می‌تواند کر باشد. اتصال مبهم با انفصال و اتصال عرضی که قابل جمع است. چه اشکالی دارد؟ اتصال مبهم صورت جسمیه هیچ اشکالی ندارد که با آن انفصال جمع بشود؛ چون آن انفصال، عدم ملکه این اتصال نیست. این سه اشکال را استاد فرمودند. در خدمت دکتر کهنسال هستیم.

۱۴۰۸ ه.ق

مدرسۀ علمیه عالی نواب



ارائه دوم طرفین مناظره



ارائه دکتر کهنسال

بنده بار دیگر از جناب آیت الله فیاضی تشکر می‌کنم و به خلاف آن استادی که گاهی تعلیقات ایشان را نقد می‌کرده است، بنده اگر نظری داشتم می‌گویم؛ اما باز هم عرض می‌کنم که خودم به شخصه تقریرات ایشان را خوانده، می‌خوانم و خواهم خواند و به شما تأکید می‌کنم که این کار را انجام دهید. بسیار مفید هستند. حالا اگر ما در بعضی مواضع اختلاف نظر داشته باشیم؛ گفت نفی حکمت نکن از بهر دل عامی چند. بسیار مفید است.

اما در خصوص هیولایی که آقای ستوده معرفی کرده بودند، الان آن هیولاها پدر هستند. آن موقع زن بوده است. چون پدر ۲۰ ساله، قابل هر صورتی، هر چه زن و بچه می‌گوید باید چشم بگوید. نه فقط قابل هر صورت، بلکه صورت خودش هم شبیه هیولاست؛ چون نه می‌خورد و نه می‌خوابد، دیگر معنا و صفتا هیولاست.

از این دو تا که بگذریم، ملاحظات علمی حضرت استاد چون اساس علمی این بحث است، من خواهش می‌کنم به سه اشکالی که فرمودند، دقت بفرمایید و بنده هم عرائض را کمی با طمأنینه در باب هر اشکال عرض می‌کنم.

رد اشکال با تبیین حد اوسط برهان فصل و

وصل

دو اشکال مشترک فرمودند و یک اشکال مختص این برهان. دو اشکال مشترک چون اولشان این بود که این استدلال بر اساس کون و فساد است که مشائیان معتقد بودند و بر اساس حرکت جوهری، ما اصلاً انفصال و اتصالی نداریم. لبس بعد اللبس است. یک حقیقتی است که این همیشه در حال سیلان

و شدن است. این طور نیست که یک چیزی را بگیرد و یک چیزی را رها کند. از آن تفسیری که از کون و فساد دارند. این یک اشکال، ابتدا این را عرض کنم و بعد برسیم به اشکال دیگر.

ببینید من یک مفهومی را خدمتتان عرض می‌کنم. به معنای حقیقت حد اوسط. حقیقت حد اوسط هر برهان چیست؟ پروردگار فرمود «لقد كفر الذين قالوا ان الله ثلثة ثلثة» کسانی که گفتند سومی از آن سه تاست، یعنی مسیحیان، کافر شدند. حالا اگر ما بگوییم که دومی از آن دو تاست یا چهارمی از آن چهارتاست یا در ادیان هندی، هزارمین از آن هزارتاست، دیگر کافر نمی‌شویم؟ چرا. نباید بگوییم چون خداوند به عدد سه اکتفا کرده است، لابد همین سه مراد بوده است. حد وسط به ما می‌گوید غیر توحید هر چه باشد باطل است. صحیح است که مشائیان به کون و فساد قائل بودند، ولی ما اگر حد وسط را نگاه کنیم، این سؤال پیش می‌آید که اگر ما به کون و فساد قائل نباشیم، حد وسط هنوز هست یا نیست؟ حالا اینکه آن‌ها به این بنا قائل بودند، بنایشان غلط بوده است؛ حالا ما ببینیم بر اساس حرکت جوهری ببینیم این هست یا نه.

این موبایلی که الان اینجاست، اگر بنا بر کون و فساد باشد که خب من این را بشکنم، این رفته و دو تا صورت آمده است، حالا این مرکب اعتباری است، در مثال مناقشه نمی‌کنم و برای توضیح مطلب می‌گویم. فرض کنید بیایم بگوییم این بر اساس حرکت جوهری، هر تغییری که در آن اتفاق می‌افتد، لباس بعد لباس است. کنده‌شدن و رفتن یک صورت و آمدن یک صورت دیگر نیست. حد وسط این را می‌گوید. این موبایل در همین حالتی که متصل است، با هر نحوی از تفاسیر در همین حالت می‌تواند دوباره باشد یا نه؟



قطعاً نه. چه من گفتم که تبدیل این به دویاره شدن، بر اساس کون و فساد است و چه گفتم بر اساس حرکت جوهری یک صورت داشته و آن را رها می‌کند و دو صورت دیگر پشت آن می‌آید. علی‌ای حال حد وسط این را می‌گوید. می‌گوید ما دو حالت داریم: یک حالت، حالت اتصال این است و یک حالت انفصال آن است. حالا این اتصال و انفصال، هر چه می‌خواهد در نهادشان باشند، در این مقدار تغییر نمی‌کند. پس این مطلب را باید در نظر بگیریم که آیا بنا بر حرکت جوهری ما می‌توانیم بگوییم یک شیء بجمیع وجوهش هم متصل و هم منفصل است؟ نه. نمی‌توانیم بگوییم. پس باز هم این سخن پیش می‌آید که یک حالت متصل داریم، آن متصل بماهو متصل نمی‌تواند منفصل باشد؛ بنابراین یک چیزی داریم که گاهی آن را به وصف اتصال توصیف می‌کنیم و گاهی به وصف انفصال.

حالا این اوصاف را آن‌ها می‌گفتند از شیء جدا می‌شود و می‌چسبد و ترکیب انضمامی است. بنا بر ترکیب اتحادی علی فرض صحت، وقتی ما الان این را بگوییم، باز هم این سخن پیش می‌آید که این فعل نمی‌تواند هم با اتصال متحد باشد و هم با انفصال. این در مورد ملاحظه اشکال اول که جناب آیت‌الله فرمودند این بر مبنای کون و فساد است، بله. آنچه که نزد مشائیان بوده است، همین بوده است؛ ولی بنده عرض می‌کنم که لب حد وسط این نیست. این است که یک شیء نمی‌تواند با دو حالت متضاد با هم باشد.

رد اشکال دوم

اشکال دوم مشترکی که فرمودند، قدری تفصیل دارد. من برای تفصیل اینکه چگونه می‌شود که یک چیز فعلیتی داشته باشد که آن فعلیت، قوه باشد، مثالی عرض می‌کنم.

تبیین فعلیت همراه با قوه ضمن چند مثال

دو تایش مثال عرفی است و دو تایش فلسفی است. مثال عرفی اول این است: طلبه‌ای که سطح سه را به پایان رسانده است و آماده ورود به سطح چهار است، طلبه‌ای را هم مجسم کنید که روز اول وارد حوزه شده است و صرف هم نخوانده است. ما الان درباره این دو طلبه از نظر بالفعل می‌گوییم نه طلبه اول سطح چهار را بالفعل دارد و نه طلبه دوم سطح چهار را بالفعل دارد؛ ولی طلبه اول آماده رفتن به سطح چهار هست. این آمادگی یعنی چه؟ این آمادگی فعلیت که نیست، سطح چهار ندارد؛ اما عقل تمیز می‌دهد که طلبه اول یک استعداد و قوه‌ای دارد که به‌موجب آن قوه می‌تواند وارد بشود، طلبه دوم همان را ندارد. البته امکان به معنای بعید را نمی‌گوییم. بچه که به دنیا می‌آید، امکان طلبه‌شدن را دارد. الان در همین مثال می‌گوییم.

مثال دوم: شما می‌گویید من آماده درس خواندن هستم. دوستان می‌گویند که من هنوز آن آمادگی را ندارم. مثال عرفی می‌گوییم. من آماده درس خواندن هستم، یعنی چه؟ الان که درس نخواندید. نه شما خواندی نه او خوانده است. من آماده درس خواندن هستم. او می‌گوید آمادگی ندارم. یعنی او هنوز در حد آمادگی هم نرسیده است. اول باید آماده بشود بعد درس بخواند.

مثال سوم: ابن سینای دوساله با یک بچه دوساله دیگر. ما الان می‌دانیم ابن سینای دوساله فیلسوف نبوده و آن بچه دیگر هم فیلسوف نیست؛ اما این طور می‌گوییم که ابن سینا در دوسالگی اگرچه که فیلسوف نبود، ولی استعداد شدید، آمادگی شدید در فلسفه داشت؛ اما بچه دوساله معمولی آمادگی ندارد. پس این استعداد و آمادگی یک حقیقتی است.



حالا شما اگر به زبان امروز بخواهید گفتگو کنید، مثلاً ممکن است بگویند ما از همان بچگی، دیده بودیم بخش جلوی پیشانی ابن سینا، اتصالات شدید دارد و این آمادگی برای تفکر عقلانی بسیار شدید دارد. ما الان به این‌ها کاری نداریم. این برای مقام بعدی است که هیولا چگونه است.

الان در مقام رفع استبعاد جناب آیت‌الله هستیم که چگونه می‌شود یک چیز فعلیت داشته باشد و فعلیتش قوه باشد. این‌ها مثال عرفی بود.

مثال‌های فلسفی: این مثال را خود ملاصدرا زده است. شما حرکت را ببینید. حرکت یعنی بی‌قراری. شما به قم مشرف می‌شوید. آنجا که دارید می‌روید، صفت حرکت، یعنی در صفت بودن بین مبدأ و منتها، از لحظه اول حرکت تا لحظه‌ای که به مقصد می‌رسید، ثابت است. حالا اگر من این قضیه را بگویم، من در صفت حرکت ثابت هستم. حرکت که تغییر نکرده است. حالا به جای صفت حرکت، یک پراتنز باز کنم و همین حرکت را معنا کنم. حرکت را بگویم تغییر، بی‌قراری، عدم ثبات. نتیجه چه می‌شود؟ من در عدم ثباتم ثابت هستم. من عدم ثبات دارم؛ ولی در عدم ثباتم، ثابت هستم. پس از اینجا معلوم می‌شود که شیء می‌تواند به مفهوم متناقض خود متصف بشود تحت شرطی که خواهیم گفت.

مثال دیگر: اعداد را اگر شما ببینید، اگر بگویید یک عدد صد، یک بسته صدتایی، یک عدد صد، چند تا صد است؟ عقل تمییز می‌دهد بین یک عدد صد و دو عدد صد. حالا من عدد صد را معنا کنم و بگویم کثرت صدواحدی، می‌شود یک عدد کثرت صدواحدی. این چطور چیزی است که هم واحد است و هم کثیر؟

پس این مثال‌ها نشان می‌دهد که شیء می‌تواند هم واحد باشد، هم کثیر ولی با یک شرط و آن شرطی است که ایشان در فرمایشاتشان فرمودند و در کتابشان مرقوم فرمودند که فرمودند جسم را هم همین‌طور بگوییم.

ما هر جا که کلمه قوه یا کلمه فعل را می‌شنویم، نباید فکر کنیم مراد هیولا است. خداوند قابل... است. یعنی هیولا دارد؟ نه. جبرئیل ذی القوه المتین است، شدید القوی است. این معنایش این نیست که هیولا دارد.

برهان فصل و وصل در جایی دال بر مغایرت است که آن دو شیء، دو تا مصداق داشته باشد. اگر شیء، یک مصداق داشت که این مصداق با یک تغییر نظر، مثل همین حرکت که گفتم، مثل عدد که گفتم، با یک تغییر نظر دو تا جهت پیدا کرد، برهان قوه و فعل تخصصاً این را شامل نمی‌شود؛ اما جایی را شامل می‌شود که دو چیز با هم تفاوت داشته باشند. مثلاً شما جسم را نگاه می‌کنی، می‌گویی این فعلیت گندم و قوه نان. بنده وقتی در فعلیت گندم تأمل می‌کنم به دلالت مطابقی گندم را می‌بینم و به هیچ نحو دلالتی حتی به التزام هم چیزهایی که گندم می‌تواند به آن‌ها تبدیل بشود را نمی‌بینم. یعنی قوه تبدیل اشیای دیگر فعلیت نیست. من به دلالت مطابقی، می‌گویم فعلیت گندم. فعلیت گندم ممکن است به نان تبدیل بشود و ممکن است به... متبادر برای ما این است که به نان تبدیل بشود. ممکن است بسوزد و از بین برود، آنجا نمی‌شود بگوییم فعل و قوه در هم هستند؛ اما در حین حرکت یک حقیقت است و من به دو تغییر اعتبار می‌کنم و مصداق‌ایکی است، این مانعی ندارد.

برهان فلسفی مطلب

و اما برهان فلسفی روی این مطلب: اگر من بگویم این امر بالقوه، این در ذات خودش بالفعل نیست. یعنی در ذات خودش بالقوه است. می‌شود آن امر



بالقوه در ذات خودش هم بالقوه باشد؟ این که تسلسل است و چون طرفین نقیض را رد کردیم، حتماً اشکالی در کار ما هست. اگر شیء بالقوه را در همان حالت نمی‌توانم دوباره بالقوه بدانم، یک‌بار با رئیس دانشکده بودیم، استاد به یکی از دانشجویها اشاره کرد و گفت امیدهای آینده. گفتند یعنی الان امیدی نیست؟ گفت نه. ما هر چه می‌گوییم، چیز دیگر می‌گویید.

ما الان اگر بخواهیم بگوییم شیء بالقوه در قوه خود فعلیت ندارد؛ پس بالقوه در قوه خودش، قوه دارد و الا طرفین نقیض رفع شده است. این هم برهان فلسفی‌اش.

رد اشکال سوم

اما در مورد مطلب آخر، در مورد اشکال عام. پس تا اینجا در خصوص اشکال اول جناب آیت‌الله عرض کردم که گوهر حد وسط، روی کون و فساد متمرکز نیست. روی این است که دو حالت متضاد با هم نمی‌توانند موجود بشوند. در مورد اشکال اول، بنده سه تا مثال عرفی و دو مثال فلسفی آوردم و بعد در آن مثال‌های فلسفی ذکر کردم که اگر یک چیزی یک مصداق داشته باشد، اتحاد قوه و فعل مانعی ندارد. یک برهان فلسفی هم آوردم که اگر قوه در قوه بودنش بالفعل نباشد، پس در قوه بودنش بالقوه است و تسلسل پیش می‌آید. حالا این در مقام رفع استبعاد.

اما از حیث وجود، این قوه یک موجودی است مثل موجودات حرفی. شما در را چه می‌دانید؟ یا من یا از یا به، روشن است که این‌ها معنا دارند؛ ولی معنایش ضمن اشیای دیگر آشکار می‌شود. خواجه در ۵۱:۱۹ می‌گوید بعضی از موجودات هستند که معنایش فی‌غیره است. این «از» معنا ندارد به شکل حرفی، مگر معنای اسمی بگویید. به شکل حرفی معنا ندارد؛ الا اینکه میان دو شیء

استعمال بشود. این هیولا هم حقیقتی است که هست؛ اما کارش قبول است. یعنی همان طوری که من در صفت حرکت ثابت هستم، می گویم من قوه ام، فعلیت دارد. یعنی چه؟ یعنی همین الان، آماده قبول هستم. می گویند شیئی که بالفعل است، یعنی آثار متوقع را همین الان دارد. من الان از قوه چه آثار متوقعی دارم. آمادگی. آمادگی فعلی دارم. آمادگی همین الان هست؛ ولی روشن است که آمادگی که همین الان هست، یا به درس خواندن منتهی می شود یا منتهی نمی شود؛ ولی آمادگی همین الان هست؛ بخلاف شیء که همین الان آمادگی هم ندارد.

اما در خصوص مطلبی که به عنوان اشکال مشترک فرمودند. یک مقدمه ای را بنده عرض می کنم. خلاصه اشکال مختصشان فرمودند، خلاصه اشکال مختص جناب آیت الله فرمودند این بود که ما یک امر مبهم می خواهیم که حالت و این همانی بین شیئی که بوده است و شیئی که الان تبدیل شده است را برقرار کند. این را جسم قرار می دهیم. چطور فیلسوفان هیولا قرار دادند، امر غیر متعین، ما هم این را جسم قرار می دهیم.

به نظر بنده ما نمی توانیم این را جسم قرار بدهیم به خاطر فرقی که بین جسم و هیولا هست. همه شما اطلاع دارید که کلی طبیعی را فیلسوفان ما موجود می دانند و کلی طبیعی ضمن افراد خودش موجود است. جسم طبیعی، ضمن افرادش موجود است. افرادش هم همه باید تعین داشته باشند؛ وگرنه جسم موجود نمی شود. هم بنده عرض کردم و هم جناب آیت الله تأیید کردند. پس اگر ما آمدیم گفتیم این گوشی را من شکستم و به دو گوشی تبدیل شد، در این گوشی ابتداء یک حصه از جسم طبیعی با اندازه خاص این گوشی بود. اگر من این گوشی را شکستم، آن تشخیص و اندازه خاص آن گوشی از میان رفت،



پس آن حصه جسم طبیعی هم از میان رفت. چیزی از این نماند که من بگویم این به آن تبدیل شده است. لهذا من در تقریرم چند بار عرض کردم و جناب استاد هم پذیرفتند که ما نمی‌گوییم این جسم بالکلیه معدوم شد و دو خارجه از عدم ظاهر شد. می‌گوییم این جسم، به آن جسم تبدیل شد. این تبدیل شرطش این است که چیزی بماند.

من اگر این گوشی را شکستم، جسم تعلیمی این گوشی به دو قسمت تبدیل شد، جسم طبیعی هم که حصه‌اش در این بود، آن هم تقسیم شد و از این چیزی نماند. نه طبیعی‌اش ماند و نه تعلیمی‌اش، اما قائل به هیولا از چنین مطلبی برکنار است؛ چون قائل به هیولا می‌گوید حرف شما را قبول دارم. جسم تعلیمی از بین رفت، جسم طبیعی هم از بین رفت؛ ولی جوهری هست که نامتعیین است و باقی مانده است.

حالا عرض می‌کردم ما گفتیم که خیلی خوب، حرف تو درست. ما در هیولا هم همین را می‌گوییم. ما در هیولا هم عین همین حرف را می‌گوییم. ما می‌گوییم هیولا یک امر نامتعیین، این امر نامتعیین، حصصی در این شیء برقرار کرد و رفت. جواب این است که هیولا تعینات را از صورت بگیرد. هیولا یک امر نامتعیین است و واحد صرفه است. این امر نامتعیین وقتی در این گوشی بیاید، من می‌گویم آن امر نامتعیین به تعیناتی که صورت گرفته است، در این موجود است. وقتی این، دو تا شد، آن تعین هم از بین می‌رود؛ چون تعین از نوع صورت بوده است. کمیت هم می‌رود؛ ولی سر جایش است.

خواجه نصیر این عبارت را مثل نگفته است؛ ولی زمانی که در اشارات فخر رازی اشکال می‌گیرد که اگر یک هیولا، شما دو تا می‌کنید، پس باید دو تا هیولا

داشته باشید. خواجه می‌گوید هیولا تعدد و وحدت کثرت صورت می‌گیرد. پس فرق است میان جسم و هیولا.

جسم درست است که مبهم است؛ اما همیشه در ضمن افراد خود حاضر است. اگر آن کم تعلیمی جسم از میان برود، حصه جسم هم از میان می‌رود و از این چیزی نمی‌ماند. چون این فقط طبق نظر منکران هیولا، از چه تشکیل شده بود؟ از جسم تعلیمی و جسم طبیعی. تمام. هیچ چیز نمی‌ماند. پس ما باید خلاف فطرت بگوییم یک شیء نابود شد و دو شیء دیگر ایجاد شد.

اما همین را در هیولا نمی‌شود گفت؛ چون هیولا نامتعیین است. وقتی نامتعیین است، هر تعینی که از بین برود یا بیاید، به واسطه این صورت است. با فنای صورت‌ها، آن عدم تعین از میان نمی‌رود. این ملاحظه سریع که من با سرعت سخن گفتم که وقت زیاد گرفته نشود.

جمع بندی مجری

مجری: خیلی ممنون از استاد دکتر کهنسال، ناظر به سه اشکالی که استاد فیاضی فرمودند، به آن اشکال مشترک که استاد فیاضی داشتند و فرمودند برهان وصل و فصل، مبتنی بر کون و فساد است، استاد کهنسال می‌فرمایند گوهر حد وسط برهان، متمرکز بر کون و فساد نیست؛ لذا اگر مبنای حرکت جوهری را هم بپذیریم، باز هم این برهان می‌آید. مبتنی بر آن نیست. این یک نکته.

نکته دوم ناظر به اشکال دوم، فرمودند ما مثال‌های عرفی و مثال‌های فلسفی می‌زنیم و برهان وصل و فصل، در جایی که شیء یک مصداق حقیقی باشد جاری می‌شود؛ اما در جایی که باملاحظه ما وحدت بیاید. این هم یک اشکال [بود].



و اشکال آخر که در واقع به اشکال مختص استاد داشتند، این نکته بود که اگر شما می‌گویید جسم طبیعی قابل باشد، چرا یک مرحله عقب‌تر برویم و متن خارج را افزایش بدهیم و قائل به هیولا بشویم. خود جسم این قابلیت را دارد. خود آن اتصال جوهری این قابلیت را دارد که انفصال را بگیرد. ایشان می‌فرمایند نه، اگر انفصال در این جسم درست بشود، آن اتصال هم از بین می‌رود. منعدم می‌شود؛ لذا لاجرم استاد فیاضی باید بپذیرند که یک شیء منعدم شد و دو چیز دیگر آمد و این اشکال به هیولا وارد نیست. در خدمت استاد هستیم.



ارائه آیت الله فیاضی

خیلی تشکر می‌کنم از جناب دکتر که دقیق توجه فرمودند به عرائض بنده و ناظر به آن‌ها، مطالبشان را فرمودند؛ اما من اولی را عرض کنم.

ناسازگاری حرکت جوهری با برهان فصل و

وصل

اگر کسی قائل به حرکت جوهری شد، اتصال و انفصال دیگر معنا ندارد. چرا؟ برای اینکه قائل به کون و فساد می‌گوید این جسم دو تا شد. دو تا شد. اما آن فیلسوفی که قائل به حرکت جوهری است، می‌گوید آن وقت که یکی بود، می‌دانی چه بود؟ مثل این بود که یا گیاه آمد به وجود، یک‌تنه داشت. یک مدت هم در همین یک‌تنه بودن، سیر کرد. یک‌دفعه دوشاخه شد. دوشاخه شدن، انفصال نیست. ادامه آن اتصال قبلی است. حرکت جوهری این را می‌گوید. می‌گوید الان هم این درخت با تمام شاخه‌هایش، یک وجود است. انفصالی در کار نیست. شما به‌خاطر اینکه گذشته این امر متحرک سیال را نمی‌بینید، آینده‌اش را هم نمی‌بینی، می‌گویی دو تا شد. مثل این است که سر شاخه‌ها را ببیند. اگر کسی سر شاخه‌های درخت را فقط می‌بیند، می‌گوید بین چه‌قدر شاخه! انفصال و از هم منفصل هستند. اما آنی که قائل به حرکت جوهری است، می‌گوید آن جسمی که در این عالم بود، تا وقتی که یکی بود، مثل آن تنه درختی بود که یک بخش داشت. ولی آن وقتی که دو تا شد، آن دو تا ادامه همان یکی است؛ منتها به‌صورت دوشاخه. حالا اگر هر شاخه هم دوباره دوشاخه بشود، باز هم همین‌طور [است]. اصلاً انفصال در عالم نیست. همه‌اش اتصال است. انفصال مال ذهن شماست که نمی‌توانی گذشته را ببینی، فکر می‌کنی انفصال



است؛ لذا اصلاً بنا بر حرکت جوهری، جایی برای انفصال نمی‌ماند؛ چون قائل به حرکت جوهری گذشته را با آینده متصل می‌بیند. می‌گوید این عالم، یک کاروانی در حال حرکت است؛ منتها این حرکت به این صورت نیست که همه‌اش به صورت آن تنه باشد. یک‌وقت آن تنه تبدیل می‌شود، یا نه‌ری است که این آبش، یک آب است؛ اما گاهی به یک جا می‌رسد و دوشاخه می‌شود و احیاناً دوتایش به یک جا می‌رسد و یکی می‌شود. این هر چه پیش برود، انفصال در کار نیست. پس آنی که شما در دنبالش هستید که فرمودید حد وسط هست، اصلاً بنا بر حرکت جوهری محقق نمی‌شود. انفصال کجا بود؟

شما یک جسم واحدی دارید؛ منتها در چهار جهت ممتد است. سه جهتش همانی بود که شما می‌شناسید. جهت و بعد چهارم، یعنی همین حرکت و امتداد حرکتی و غیر قاری که دارد و اگر شما به این امتداد چهارم نگاه کنی، دیگر نمی‌توانی در عالم انفصال پیدا کنی تا بعد بگویی من از این انفصال به عنوان یک حد وسط استفاده می‌کنم و هیولا را اثبات می‌کنم. این حرکت جوهری، پایه انفصال را از بین می‌برد و از شما می‌گیرد.

تفاوت قابلیت و استعداد

اما اینکه فرمودید طلبه فارغ التحصیل سطح ۲ آیا قابلیت ندارد؟ اختلاف آقای دکتر با حقیر، درباره قابلیت و استعداد نیست. استعداد را هیچ فیلسوفی منکر نیست. استعداد یعنی آن قابلیت متعین که شما می‌فرمایید جناب ابن سینای روز اول، با یک بچه‌ای که بعداً بزرگ می‌شود، نمی‌شود ساده‌ترین مسئله را به او یاد داد، هر دو آن علوم را ندارند؛ ولی ابن سینا استعدادش را، خودشان هم تعبیر می‌فرمودند استعداد، ابن سینا استعدادش را دارد؛ اما آن دیگری ندارد. استعداد محل نزاع نیست. استعداد عبارت است از آن قوه عرضی متعین. این

چون تعین دارد، کسی هم منکرش نشده است. هیولا را ما منکر هستیم. هیولا یعنی یک چیزی که تعین ندارد، فعلیت ندارد؛ ولی درعین حال موجود است. همان طور که فرمودند، تعینش به صورت است، نه به خودش. لذا اگر بعد بفهمیم که بله، این در قوه بودنش، بالقوه نیست. خیر! شما باید جواب بدهی. شما که قائل به هیولا هستید، می گوییم چطور به هیولا قائل هستید که فعلیت ندارد. مجبور هستید بگویید فعلیت دارد. تا گفتید فعلیت دارد، نقض حرفتان شد. چون شما می گوید هیچ فعلیتی ندارد؛ بعد می گوید نمی شود گفت هیچ فعلیتی ندارد. در قوه بودنش که فعلیت دارد. اگر فعلیت دارد، پس یک موجودی است که در عین اینکه قوه است، فعلیت هم دارد. اگر این است، پس می شود یک موجود داشته باشیم که آن هم فعلیت داشته باشد و هم قوه خودش داشته باشد. دیگر چرا سراغ هیولا می روید؟ شما برای این به دنبال هیولا رفتی که هیولا یک چیزی است که چون فعلیتی ندارد، می تواند فعلیت های مختلف را بپذیرد: فعلیت اتصال و فعلیت انفصال؛ اما حالا شما می فرمایید که فعلیت دارد.

کیفیت تغییر جسم بعد از شکسته شدن

و اما آنکه فرمودند جسم طبیعی با شکستن، حصه اول طبیعت جسم از بین می رود، می گویم حصه اول که آن جسم طبیعی خالی نیست. حصه تا شما گفتی، یعنی اینکه آن کلی طبیعی جسم، در یک حصه خاص تعین پیدا کرد. ما آن را که نمی گوئیم، آن حصه، حصه بودنش به آن حتمش است که تعین به آن می گویند و آن حجم از بین می رود؛ اما اصل جسم را گفتیم از بین نمی رود. شما هم ظاهراً منکر نیستید که اصل جسم یعنی آن جوهر ممتد بالجهات الثلاث مبهم. حصه متعین است. حصه که از بین می رود، ما هم می گوئیم از بین می رود؛ ولی چون تعین از بین می رود؛ نه چون اصل جسم از بین می رود.



کدام عقل باور می‌کند که وقتی شما یک مداد را شکستی، جسم آن مداد از بین رفت و حالا دو تا جسم جدید پیدا شد. خود حضرت آقای دکتر تأکید کردند که همه عقل‌ها می‌فهمند که این همان جسم است. هیچ‌کس نمی‌گوید آن جسم در آن عالم معدوم شد و دو تا جسم از غیب به وجود آمد. ما همین را می‌گوییم. ما می‌گوییم آقا آن جسم، به دلیل ابهامش هم در آن حالت اتصال بود، چون جسم یعنی جوهر ممتد فی الجهات الثلاث ولی مبهم. تعین ندارد. حصه بدون تعین معنا ندارد. حصه از بین می‌رود، فرمایشتان صحیح است؛ ولی حصه یعنی همان کلی طبیعی به اضافه یک تعین. آن از بین می‌رود؛ اما اصل جسم از بین نمی‌رود و خود حضرتعالی روی این تأکید داشتید.

جمع‌بندی مجری

مجری: با تشکر از استاد فیاضی. ناظر به سه پاسخی که دکتر کهنسال داشتند، استاد فیاضی باز پاسخی دادند. ابتدا اینکه گفتند نه، حد وسط در اینجا مهم است. یعنی اینکه کون و فساد باشد فقط اتصال و انفصال معنا دارد. اگر حرکت جوهری را بپذیریم، اصلاً اتصال و انفصال معنا نخواهد داشت. من یک مثالی را با اجازه اساتید بگویم. این را از استاد عبودیت یاد گرفتیم. مثال خیلی خوبی است. همان بیان استاد که فرمودند که گذشته و آینده را با خبر نیستیم، خیلی کوتاه می‌گویم. این صفحه را هم به خاطر همین سوراخ کردم. این صفحه دوبعدی است؛ یعنی درک دوبعدی دارد. این خودکار، سه‌بعدی است. البته این دوبعدی نیست. فرض بگیرید. به جهت اینکه ارتقاعش خیلی کم است، فرض بگیرید دوبعدی است. مثال از استاد لینکوفسکی یکی از فیزیک‌دانان معروف اتریشی است. گفتند شما یک سه‌بعدی در این دوبعدی محدود بیاورید. وقتی این را وارد این می‌کنید، در اولین برخورد چه می‌فهمد؟ یک دایره خیلی کوچک.

بعد می‌گوید دایره کم‌کم بزرگ شد. یک مقدار پایین‌تر می‌رود و اینجاها که می‌رسد، می‌گوید این دایره آبی شد. او توجه ندارد که دوبعدی دارد می‌بیند. همه این را نمی‌بینند. مدام فکر می‌کند لحظاتی احداث می‌شوند؛ درحالی که این شیء است. آن چون دو بعد دارد. درکی از این ندارد. فکر می‌کند این تکه استوانه شد، آن جایش مثلث شد، آنجا آبی شد و... نه، این دو بعد می‌تواند از این بفهمد؛ لذا فرمودند گذشته و آینده را چون ما به آن اشراف نداریم، به‌خاطر محدودیت زمانی، مفاهیم موهومی مثل متصل و منفصل بسازیم. این یک پاسخ [بود].

و نسبت به آن نکته که فرمودند که مثلاً یک طلبه‌ای هست که استعداد این را دارد که وارد سطح چهار بشود، این استعداد، استعداد متعین است؛ درحالی که هیولا قوه محض است و این‌ها به هم ارتباطی ندارند. نسبت به پاسخ سوم دکتر که هرسال فرمودند که نه، این جسم طبیعی اگر شما می‌فرمایید از بین می‌رود، حصه از بین می‌رود. حصه هم چیست؟ آن حجم متعین است و الا نجس و طبیعی، اگر تعین از بین برود، آن جسم طبیعی از بین نخواهد رفت. در خدمت استاد خواهیم بود. البته اگر الان استاد می‌خواهند شروع کنند، چون ما می‌خواهیم ۹:۲۰ می‌خواهیم استراحت بدهیم. اگر صلاح می‌دانید یک فرصت استراحتی باشد، بعد ارائه بدهید.



بخش گفتگومحور مناظره

مجری: بسم الله الرحمن الرحيم. در این وقت دوم، من دو تذکر را خدمت بزرگواران بگویم. یکی اینکه اساتید بزرگوار اگر لازم دانستند که وسط بحث تذکر بدهند، به تعبیر امروزی پینگ‌پنگی بحث ادامه پیدا کند، مانعی نیست. اگر احیاناً وسط بحث دیدید، همان موقع لازم است که نکته‌ای گفته شود، از لحاظ دوستانی که مناظره را برگزار می‌کنند، مانعی نیست. این یک نکته که قابل توجه همه بزرگواران و اساتید عزیز و نکته بعد هم اینکه اگر دوستان سؤالی دارند، ما همان یک ربع پایانی را می‌توانیم برای پرسش‌های دوستان هم مدنظر قرار بدهیم. نکته سوم هم بگویم، این نکته چون به ذهن برخی از دوستان آمده بود و من هم یک آماری گرفتم، دیدم تقریباً ۱۰ درصد این برداشت شده است. من هم زیاد سیاستمدار نیستم، صریح می‌گویم. شاید این طور برداشت شده است که من جانب‌داری از آیت الله فیاضی می‌کنم.

بله، نظر خودم این هست که منکر هیولا هستیم؛ اما در جمع‌بندی‌ها تمام تلاشم این بوده است که آن جمع‌بندی را توضیح بدهم و ۹۰ درصد دوستان هم نظرشان همین بوده است؛ اما یک ده درصدی می‌گفتند که این طور نبوده است؛ لذا از دکتر کهنسال هم عذرخواهی می‌کنم اگر احیاناً جایی بنده چنین کاری کردم، از محضرتان عذرخواهی می‌کنم.

در خدمت استاد کهنسال هستیم در پاسخ به این سه نکته‌ای که استاد فیاضی فرمودند.

ردیه دکتر کهنسال

استاد کهنسال: بسم الله الرحمن الرحيم. بنده تشکر می‌کنم از جناب آقای عزتی و همان طور که فرمودند، ایشان در مقام جمع‌بندی بودند و این کار را هم



به‌خوبی انجام دادند و بنده هم چنین احساسی ندارم که ایشان جانب‌داری می‌کنند، حالا عقیده شخصی‌شان هر چه باشد.

اما در خصوص تأملاتی در فرمایشات جناب آیت‌الله، ظاهراً عرائض بنده خوب بیان نشد. یعنی نتوانستم آن مقصود خودم را برسانم، از باب اینکه در گفتارم ضعیف بودم. بار دیگر مطلبم را تکرار کنم.

تبیین دوباره حد وسط

در خصوص نکته اول، جناب استاد فرمودند که در حرکت جوهری، بر اساس حرکت جوهری ما فصل و وصل نداریم. بعد خود ایشان و جناب آقای عزتی هم با مثالی بیان کردند که ما به‌خاطر اینکه گذشته و حال را نمی‌بینیم، گمان می‌کنیم که یک چیزی قطع شد، پیوسته شد. بنده عرض کردم که اصلاً حد وسط به این مسائل مربوط نیست و دوباره هم تکرار می‌کنم. این گوشی که دست بنده هست، این می‌خواهد در نهادش ترکیب انضمامی باشد، می‌خواهد ترکیب اتحادی باشد. می‌خواهد فصل و وصل مشائی داشته باشد. می‌خواهد جریان و سیلان جوهری داشته باشد. حد وسط این است. این گوشی در همین حالی که متصل هست، نمی‌تواند منفصل باشد. این حد وسط. یعنی حالا ما اصلاً به گذشته و آینده کاری نداریم. الان را که می‌بینیم. محال است یک شیء در همان حالی که پیوسته است، بر هر تصویری که ما از نهاد این جهان بکنیم، در همان حالی که پیوسته است، در همان حال گسسته هم باشد. این محال است. حالا ما به هر شکلی که بخواهیم بگوییم؛ بنابراین مثالی که جناب آیت‌الله زدند، به درخت. فرمودند یک درختی هست که این درخت دارد رشد می‌کند، شما ابتدا فکر می‌کنید این تنه است و این تنه به دونیم تبدیل می‌شود و دوشاخه پیدا می‌کند و بالا می‌رود.

این درست است؛ اما سؤال ما این است: آیا تنه درخت در همان حالتی که دوشاخه نداشت، می‌توانست دوشاخه هم داشته باشد یا نه؟ البته که نمی‌شد؛ بنابراین فرق نمی‌کند که این دوشاخه را من بگویم به درخت ضمیمه شده است که حالا این را نگفته است؛ مگر شیخ اشراق در یک قولی یا اینکه بگویم نه، ضمیمه نشده است. این درخت و حرکت جوهری، سیلان کرده و از خود و ذات درخت است. حد وسط برهان این است که این دو حالت با هم جمع نمی‌شوند. یک موضوع می‌خواهد. مراد از موضوع هم این نیست که ترکیب انضمامی باشد. موضوع هم همین‌طور به حالت عام در نظر گرفته بشود. من می‌گویم درخت. درخت اصلاً نمی‌گویم آن‌ها ضمیمه شد. درخت یک شاخه بود، یک پیکر بود، دوپیکر شد. درخت بماهو درخت در همان حال که یک پیکر بود، دوپیکر نمی‌شود. پس یک‌وقت این بوده است و یک‌وقت آن بوده است. هر دو با هم جمع نمی‌شوند؛ بنابراین حد وسط به‌جای خودش هست.

پاسخ استاد فیاضی

استاد فیاضی: با اجازه‌تان. من همین‌جا عرضم این است. ما در مورد درخت، وقتی می‌گوییم درخت، شما در نظر بگیرید درخت سیال. یعنی چه؟ یعنی این قلمی را که فرمودند من شکستم، شما قبلش را در عالم هستی بیاورید و بگویید یک قلم بود. یک قلم بود یعنی چه؟ یعنی مثل همان تنه درخت که یکی بود. اینکه شکست، این در حقیقت همان یک دانه قلم، الان شد چه؟ قائل به حرکت جوهری می‌گوید آقا، این ادامه همان است، این به همان وصل است. امکان ندارد کون و فساد می‌گویند، محال و نشدنی است. پس این چیست؟ می‌گوید آقا چطور آن درختی که اجزایش قار است، نمی‌گویی این درخت دو تا شد؟ می‌گویی این درخت، دوشاخه پیدا کرد؛ ولی این دوشاخه با آن



تنه یک وجود دارند. یک وجود دارند و متصل هستند و همیشه هم متصل بودند. من عرضم این بود که انفصال در حرکت جوهری معنا پیدا نخواهد کرد. چرا؟ برای اینکه این چوبی که شکسته می‌شود می‌گوید این چوب، قبلش را در نظر بگیر از روز اول تا آن وقت که شکسته بود. پس یک وجود بعد چهارم را در نظر بگیرد. به بعد چهارم دقت کنید. بعد غیرقار، ولی یکی بود. اما در ادامه همان یک موجود، یک دفعه دوشاخه شد. مثل این آبی که یک دفعه به یک جایی می‌رسد و دو نهر می‌شود یا همین درختی که دوشاخه می‌شود.

کجای این انفصال است؟ انفصال جایی است که آن جسم شما به تعبیر خودتان بشکند. این که شکسته است. اینکه از روزی که پیدا شده است، در حال سیر بوده به صورت وجود واحد، تمام حرف قائل به حرکت جوهری این است که در عالم، شکستن و انفصال و... هیچ نیست. پس چیست؟ همه‌اش امتداد پیدا کردن همان وجود واحد اولیه است. پس آن مثال، یک مبدع دارد و آن مبدع این است که تنه درخت هم با شاخه‌هایش با هم می‌بینید؛ اما در مثال ما قبلی‌ها نیست. به دلیل اینکه حرکت غیرقار است؛ ولی قائل به حرکت جوهری می‌گوید این اتصال محفوظ است. از وقتی که این عالم ماده پیدا شده است، این حرکت و این امتداد چهارم بوده است و تا عالم ماده هست، این امتداد چهارم هست و این امتداد چهارم، همواره مقتضی اتصال است. اصلاً انفصال معنا ندارد.

پس حد وسط را حرکت جوهری از ما می‌گیرد؛ چون ما در برهان، اگر انفصال نداشته باشیم، نمی‌توانیم اقامه برهان وصل و فصل بکنیم. پس حرکت جوهری، انفصال را از ما می‌گیرد؛ یعنی حد وسط از بین می‌رود.

رد دکتر کهنسال: عدم اجتماع انفصال و اتصال (دوئیت شیء)

استاد کهنسال: فرمایش جناب آیت الله این هست که درخت یک حقیقت واحد است و پیوسته در اتصال بوده است و اتصالش گاهی در دوشاخه نمودار می شود و گاهی نمی شود. یک وجود است. سؤال بنده این است که این درخت در همان حال که دوشاخه نشده بود، دوشاخه شدنش با دوشاخه نشدنش جمع می شود؟ قطعاً جمع نمی شود. ما نمی توانیم بگوییم هم دوشاخه شد؛ اما یک وجود را قبول دارم. بگوییم هم دوشاخه شد و هم دوشاخه نشد. پس دو حال برای درخت تمییز می دهیم، ضمن اینکه یک وجود دارد. یک حالت این است که این دوشاخه می شود و یک حالت این است که دوشاخه نمی شود. حالا این دوشاخه را دقت بفرمایید. اگر من در درخت این مطلب هست، حالا همین درخت را به جای دوشاخه بگویم قطع شد. دیگر شما نمی توانید بگویید آن درخت قطع شده، همان حالت درخت قطع نشده را دارد.

مثال به دوشاخه که می گویند، من با مثال ایشان همراهی می کنم. ما در مثال ایشان همین را می گوییم که با هم جمع نمی شود. در مثال دیگر هم می گوییم: شما سلول عصبی را دونیم بکنید یا دونیم نکنید، اصلاً از بین می رود. وقتی رشته عصبی یک قسمت را قطع کنید، پیام به مغزتان نمی رسد؛ این طور نیست که بگویید همان است. حالا من روی همین مثال حضرت آیت الله عرض می کنم. ما نمی توانیم حالت دوشاخه شدن درخت و دوشاخه نشدن درخت را با هم داشته باشیم. پس صحیح است که درخت، موضوع این دو صفت است. دوشاخه شد، دوشاخه نشد. حالا در درخت به فرض اینکه دوشاخه شدنش،



لطمه‌ای به حقیقت درخت نزنند. عرض کردم اگر در بعضی مسائل دیگر بگیریم، مثل سلول‌های عصبی، مثل موجودات، اصلاً این موجود را دوپاره کنید، آن اصلاً مرداب خواهد شد. از حیز انتفاع... نمی‌توانیم این همان است. ولی در عین حال ما همین مثال را می‌گوییم.

بنابراین در دوشاخه شدن، اشکالی نمی‌بینیم. یک وجود هم هست؛ اما عرض ما این است که حالا که این دو با هم جمع نمی‌شوند، پس درخت موضوع برای این دوتا است؛ اما عرض می‌کنم که انضمام نیست که تأکید جناب آیت‌الله است. در این مثال همین‌طور که دارد سیلان پیدا می‌کند، یک‌وقت در حال سیلان، یک پیکر بود؛ یک‌وقت این یک پیکر به دویکر تبدیل شد؛ و الا‌گاهی که به دویکر تبدیل می‌شود، از حیز انتفاع خارج می‌شود. قوام برهان روی این است؛ گرچه که مشائیان همان‌طور که می‌فرمایند، فصل و وصل را می‌دانستند؛ ولی بنده عرض کردم که ما برهان را به لب استدلال نگاه می‌کنیم. اگر در این مقدار، مخالفت نیست، ادامه بدهم.

مخالفت استاد فیاضی: وجود واحد متصل و

نفی دوئیت

تأسیس ۱۳۸۶ ه.ق

استاد فیاضی: بله مخالفت است. ببینید. همه حرف این است که اصلاً دو پیکری در عالم نیست. چرا؟ برای اینکه امتداد همان وجود واحد متصل است. منتها آن امتدادش با قبش با هم جمع که نیستند. سیال است. لذا اصلاً آن اتصال با این انفصال جمع نمی‌تواند بشود و روی یک موضوع وارد نمی‌شود؛ چون تمام این موجود، اگر ماده هم قائل بشویم، بمادته و صورته سیال است؛ یعنی این ماده‌ای که الان دارد، امتداد ماده قبلی است. شصت آن ماده نیست.

امتدادش است. صورتی که دارد، امتداد صورت قبلی است. شخص آن نیست. این مثل این است که شما در یک خط، هر نقطه را دست بگذارید، نمی‌توانید بگویید که این نقطه، همان نقطه قبلی است. فقط می‌توانید بگویید همان است. چون امر متصل در حرکت آن اتصالی که حقیقت حرکت را تشدید می‌دهد، جا برای شکستن حتی آنجایی که درخت را می‌بری... می‌گوید شما می‌گویید بریدم؛ اما من فیلسوف مثل ملاصدرا می‌گویم شما فقط واسطه شدی برای اینکه آن موجود واحدی که داشت ادامه پیدا می‌کرد، از حالا به صورت دو شاخه ادامه همان یک‌تنه باشد؛ یعنی همان این‌طور امتداد پیدا کرد. شما می‌گویید بریدم، به‌خاطر اینکه الانش را می‌بینی؛ ولی قائل به حرکت جوهری می‌گوید الان با گذشته با هم اتصال وجودی دارد. یک وجود است. آن یک وجود در ادامه زمان، یک‌دفعه چه شد؟ دوشاخه شد که همه این‌ها به قبلی وصل است. پس اصلاً انفصال در عالم معنا ندارد. برای اینکه هر چه هست، یک وجود واحد ممتد است که در امتدادش، گاهی دوشاخه می‌شود، گاهی صد شاخه می‌شود و گاهی هم بر می‌گردد و یک شاخه می‌شود. فرق نمی‌کند. مهمش این است که انفصال معنا پیدا نمی‌کند. چون اصلاً چیزی از گذشته در الان نیست. هیچ چیزش نیست. نه جسمش هست، نه هیولا اگر قائل باشید هست، نه جسمش هست. این ادامه آن است. مهم این است که این ادامه به قبلی وصل است.

چون اگر وصل نباشد، کون و فساد می‌شود و اگر وصل باشد، حرکت جوهری می‌شود. بنا بر حرکت جوهری، عرض کردم، جایی برای توضیح و تعبیر به انفصال نمی‌ماند. هر چه هست، یک وجود واحد ممتد متصل است.



تعمیق و تأمل بیشتر در مسئله

استاد کهنسال: پس بنده باید به این نکته تأکید کنم، باز روی مثالی که خودشان زدند، فرمودند که درخت را قطع کنید، من روی سلول اتمی مثال می‌زنم. ما باید مراقب یک اشتباهی باشیم، وقتی می‌گوییم انفصال وارد می‌شود که نمی‌گوییم که این شیء منفصل از دار اصلی خارج شده است. ما بر اساس فلسفه ملاصدرا می‌گوییم وجود واحد است. درست است که این شیئی که منفصل شده است، به آن نظر قطعی از اول تا آخر عالم یک وجود است و امر الا قاعده. ما این را نمی‌گوییم. اینکه شکی در آن نیست. انفصالی هم که می‌خواهد وارد بشود، نمی‌خواهد که این شیء را از دار اصلی خارج کند. ما می‌گوییم این شیء، همین کتاب که در اختیار بنده است، همین کتابی که در اینجا هست، بله، یک حقیقت سیال و گسترده است. همین کتاب در همین حال که نمی‌تواند هم متصل و هم منفصل باشد. حالا من می‌گویم این را منفصل کردند، این به ادامه حرکت جوهری این لطمه می‌زند؟ نه نمی‌زند؛ اما صحبت این است که ما می‌گوییم این کتاب دو تا صفت دارد: یک صفت، صفت پیوسته بودن و یک صفت، صفت گسسته بودن. این یک مقدار که ظاهراً قابل انکار نیست.

استاد فیاضی: همین را منکر هستم. یعنی من منکر نیست؛ هر کس قائل به حرکت جوهری است، این را نمی‌تواند بپذیرد.

استاد کهنسال: یعنی جناب آیت الله، بنده مثلاً این بیسکویت را نمی‌توانم دونیم کنم؟

استاد فیاضی: چرا؛ ولی ملاصدرا می‌گوید شما وقتی می‌گویید دونیم کردم، برای این است که قائل به حرکت جوهری نیستی. برای اینکه مثل این

سینا فکر می‌کنی. برای اینکه می‌گویی یک جسم، دو تا جسم شد؛ اما من ملاصدرا می‌گویم نه آقا، این بیسکویت وقتی یکی بود، یک وجود بود. وقتی شکستی، این وجود واحد در ادامه، به‌صورت دو تا وجود ادامه پیدا کرد؛ اما دو تا وجود را شما می‌گویی. دو تا نیست. این یک وجود با این دو تا وصل است. تمام فرق حرکت جوهری با کون و فساد در همین جاست. کون و فساد می‌گوید وصل نیست. می‌گوید آن قبلی از بین رفت، فساد، این جدید متکون شد. قائل به حرکت جوهری می‌گوید از این حرف‌ها نزن. این محال است که شما با فهم ابتدایی می‌فهمی، این نشدنی است. محال عقلی است. آنی که صحیح است این است که یک وجود بود، در لحظه قبل، در ادامه دو تا وجود شد. دو تا به نظر شما؛ ولی در حقیقت این است که آن یک وجود این‌طور ادامه پیدا کرد. مثل همان تنه و شاخه که مثال زدم، منتها آنجا قار است و اینجا غیرقار است. می‌گوید این در ادامه‌اش، دوشاخه پیدا کرد. این شاخه‌ها، با آن یکی قبلی، جدا نیستند. متصل هستند. تمام فارق کون و فساد با حرکت جوهری در همین دو چیز [است]. کون و فساد می‌گوید جدا شد، آن یکی است و این یکی دیگر است، آن متصل است، این منفصل است. حرکت جوهری می‌گوید نه، این وجود واحدی بود تا آن لحظه، وحدتش به این صورت بود که یکی به نظر شما می‌آمد. الان در ادامه، شاخه پیدا کرد؛ ولی این دوشاخه به آن تنه وصل است، واقعاً وصل است، خارجاً وصل است؛ ولی شما نمی‌توانی ببینی؛ چون گذشته در اختیار شما نیست، در اختیار دید شما نیست. روی این حسابی که توهم می‌کنی که شکست. قائل به حرکت جوهری می‌گوید شما فکر می‌کنی که شکست، من با عقلم به این نتیجه رسیدم که این امتداد همان وجود واحد است.



پس آن انفصالی که شما دنبالش هستی، فقط با مبنای خودت که کون و فساد است، معنا پیدا می‌کند. بنا بر نظر من، وجود واحدی که در زمان به صورت واحد داشت ادامه پیدا می‌کرد، تا آن وقتی که شکسته بودم، شمای قائل به کون و فساد می‌گفتید شخص آن بیسکویت که در اول صبح، در بشقاب بود، الان شخصش هست. من هرگز این را نمی‌گویم. من می‌گویم این یک وجود ممتد است. بعد چهارمیش را فراموش نکن. اگر حرکت دارد، یعنی چهارم بعدی است. بعد چهارمیش یعنی اینکه الان در دست من است، امتداد آن لحظه قبلی است و آن لحظه قبلی امتداد مال قبل است. اگر این‌ها امتداد هم شد، آن وقت آن دوتکه که شد، آن دو تا می‌شوند دوشاخه از این امر ممتد قبلی.

پس ما اصلاً در عالم ماده، موجودی نداریم که آن قبلش برای حالش مانده باشد. این امتدادش مانده است، ادامه‌اش مانده است. مثال بخواهیم بزنیم، شما یک خط روی آب می‌کشی، منتها همان‌طور که داری خط روی آب می‌کشی، یک‌دفعه آن سوزنت دوشاخه می‌شود و آن خط را به صورت دو تا خط ادامه می‌دهد. شما فکر می‌کنی دو تا خط است. یک خط است و در ادامه دوشاخه پیدا کرد. فرق است که بگویی دو خط پیدا شد و آن یکی از بین رفت که کون و فساد می‌شود یا بگویی همان خط یک‌دفعه در امتداد، دوشاخه شد. همه حرف قائل به حرکت جوهری این است که هیچ‌گاه چیزی نه شکسته می‌شود و نه جدا می‌شود. انفصال اصلاً در عالم ماده، معقول نیست؛ لذا حد وسط را از دست آقای دکتر می‌گیرد.

استاد کهنسال: تکرار می‌کنم، اینکه ما از اول تا آخر، بنا بر فلسفه ملاصدرا بگوییم این یک وجود است و تطورات پیدا کرده است. این عیبی ندارد. بنا بر آن فرض عیب ندارد. صحبت در این است، بارها گفتم، الان هم عرض می‌کنم،

ببینید این درخت را شما دوپاره کردید، به چه اعتبار می‌گوییم که این، همان وجود است؟ آن درخت، میوه‌دار بود، این انسان زنده بود، این دوپاره شده است، دو چیز دیگر شده است، آثارش فرق می‌کند. صورت نوعیه را چطور اثبات می‌کنند؟ روی آثار. این درخت میوه‌دار دو قسمت شده است. این‌ها را نمی‌توانیم بگوییم همان وجود است. این ادامه الوجود است. الوجود به اشکال مختلف در می‌آید.

استاد فیاضی: نه حاج آقا، ادامه شخص این وجود است. پس اصلاً به وحدت وجود و آن حرف‌های ملاصدرا، یک ذره اعتقاد ندارم و هرگز از آن دفاع نمی‌کنم. آئی که الان می‌گویم، شخص این بیسکویت الان، ادامه بیسکویت لحظه قبل است.

استاد کهنسال: درخت میوه‌دار که الان بریده شد، کنده شد، چوب خشک شد، این انسانی که کشته شد، سرش قطع شد و مردار شد، ما آن وجود اول را چه می‌دانستیم که این را می‌گوییم ادامه آن است؟ من خواستم آن را... می‌فرمایند که آن مطالب را قبول ندارم، بهتر. الان بنده یک وجودی دارم، آثار مختلف از بنده صادر می‌شود. مرگ رسید و بنده از دنیا رفتم. همین آثار را دیگر ندارم. مردار هستم. وقتی این‌طور شد، نمی‌توانیم بگوییم این قطع شد، قطع را انکار کنیم. قطع شده و با قطع شدن، آثارش از بین رفته است. حالا ما با آن منظر اصلی کار نداریم که چه خواهد شد. همین الان، در آن واحد از جهت‌هایی که با هم نیستند. عقل می‌گوید من دو تا صفت برای این تشخیص می‌دهم. یکی انسان زنده دارای اثر، یکی مردار که حالا آثار ظاهری ندارد. وقتی این‌طور شد، ما یک امر مشترکی می‌خواهیم که هم آن حالت را داشته باشد و هم این حالت را.



حالا جناب آیت الله می فرمایند که ما در عالم وجود، انفصال نداریم. عرض کردم انفصالی که ما می گوییم و مشائین می گویند، معنایش بیرون رفتن از دار اصلی نیست. بله، بنده اگر دونیم هم بشوم، باز هم در هستی هستم، هزار تکه شوم هم هستی دارم، نشوم هم هستی دارم؛ ولی صحبت این است که این شیء در همین حال که ما داریم راجع به شیء به خصوصی صحبت می کنیم، این شیء در همین حال که نمی تواند دو تا صفت داشته باشد، هم متصل و هم منفصل و در گاهی اوقات انفصال باعث تغییر صورت نوعیه می شود و به چیز دیگری تبدیل می شود. چطور می توانیم بگوییم که این، ادامه همان وجود است. مگر بر همان مطلب که بگوییم الوجود، که ایشان می فرمایند این را نمی پذیرند؛ بنابراین به نظر من می آید که ما آن حساب نهایی را نگاه نکنیم، این شیء در همین حالتی که تقسیم می شود، یک امر مشترکی می خواهیم، یک وقت این صفت می شود و یک وقت آن صفت. همین برای برهان کافی است.

استاد فیاضی: عرضم همین است که ما با دید مشائی مان، همین طور فکر می کنیم؛ اما ملاصدرا می گوید شما که فکر می کنی، چون توجه نداری که کون و فساد محال است. توجه نداری که نمی شود یک موجود، یک موجود دیگر بشود، صورتش برود و ماده اش مشترک باشد. مگر خودت نمی گویی ماده، فعلیتش به صورت است. صورت رفت؟ ماده چطور می ماند که آن صورت که رویش... مشکل ملاصدرا این است. می گوید این کون و فساد که می گویی، مستلزم این است که هیولایت، از هیولا بودن در بیاید. برای اینکه صورت برود و هیولایت بماند و آن صورت جدید رویش بیاید. مگر هیولا می تواند بماند که آن صورت جدید رویش بیاید؟ لذا ملاصدرا می گوید آنی که تو می گویی، محال است. پس آنی که هست این است که آقا آن هیولا، با صورتش ممتد است؛ یعنی مثل

نقطه‌های روی آب نیست. نقطه روی آب یک چیز است و خط روی آب یک چیز دیگر است. می‌گویند آقا خطی که شما روی آب می‌کشی، می‌خواهی یک خط واحد تا آخر بکشی، می‌خواهی یک جا به جا از این شعبه‌ها و شاخه‌ها درست کن. هر کاری بکنی، یک موجود داری. چرا؟ برای اینکه آن انفصالی که باعث تعدد موجودات می‌شود، معقول نیست. شدنی نیست. در عالم انجام نمی‌شود. پس ما نمی‌توانیم قائل بشویم به انفصال. هرگز در عالم ماده نمی‌توانیم انفصال بگوییم. بگوییم دو تا موجود پیدا شد. دو تا موجود برای من است که توجهی به گذشته و آینده ندارم؛ اما ملاصدرا می‌گوید این ادامه همان است. ادامه آن اگر شد، دیگر دو تا موجود نیست؛ ولو که صد شاخه بشود. یعنی یک درخت، یک درخت است، ولو شاخه‌هایش هزار سرشاخه داشته باشد. آن هزار سرشاخه با آن تنه یک وجود واحد است؛ منتها درخت وجود قار است، آن موجودات عالم در تغییرات حرکت دارند و حرکت یک موجود غیرقار است.

طرح بحث کیفیت ارتباط هیولا و صورت

استاد کهنسال: فرمایش اصلی جناب آیت‌الله یک کمکی را برای پیشرفت شاید بکند، اگر این مطلب را بپذیرند... اگر نپذیرند که می‌فرمایند که ما یک گام جلوتر رفتیم. می‌دانید که ملاصدرا خودش هیولا اثبات کرده و بیش از ۳۰ صفحه در جلد ۵ و جاهای دیگر گفته است. بعد یک فرمایشی گفتند. فرمودند که ملاصدرا می‌گوید این صورت که رفت، این هیولا چگونه باقی می‌ماند و بعد فرمودند صورت با هیولا ممتد است. این فرمایش اخیر ایشان که صحیح هم هست، این در واقع، مطلب هل مرکب است، یعنی کیفیت ارتباط هیولا و صورت، نه اصل وجود هیولا. اگر این را همین که فرمودند، بپذیرند، معنایش این است که ایشان وجود هیولا را پذیرفتند، منتها نه به شکل هیولایی که در وصل و فصل



مشائی بوده است که هیولا بماند و یک صورت بیاید و یک صورت دیگر برود. البته من این را بگویم، در فلسفه مشاء به این جواب دادند؛ ولی من به آن کاری ندارم. یعنی علی فرض وجود این اشکال که خلو هیولا از صورت لازم می‌آید فرض می‌کنیم این‌طور باشد، ملاصدرا می‌گوید هیولا با صورت، ممتد است. خب هیولا با صورت ممتد است، اعتراض به وجود هیولاست. منتها اشکال در این است که هیولا صورت را به شکل انضمام قبول نمی‌کند. اگر این مطلب که فرمودند مورد قبولشان هست، ما قبول می‌کنیم که هیولا وجود دارد؛ منتها می‌گوییم صورت‌ها به شکل ممتد در آن وارد می‌شوند.

مجری: در عین جوهریت، یا اگر ترکیب اتحادی باشد...

استاد کهنسال: بله، اصلاً معنای جوهریت هیولا، چنان که ابن سینا می‌گوید این است که هیولا به محل احتیاج ندارد. ایشان می‌گوید معنای جوهریتش این نیست که شیء بالفعل یعنی شیئی که در خارج متحصل باشد. معنایش این است که چون خودش به موضوع نیاز ندارد، ما می‌گوییم جوهر است؛ بنابراین به این اعتبار، جوهر است و طبق فرمایش جناب آیت‌الله، این صورت‌ها هستند؛ اما نه صورتی که منفصل بشود، کنده بشود و یکی دیگر بیاید. صورت‌ها به این صورت هستند. این خودش، قبول هیولاست؛ ولی در مطلب هل مرکب اختلاف می‌کند کیفیت ارتباط هیولا با صورتش.

استاد فیاضی: فرمودند بسیار عالی. عرض بکنم. ملاصدرا، تمام ادله محقق خفّری را که برای اثبات هیولا آورده، یکی یکی در جلد پنجم آورده است و جواب داده است. گفته این‌ها هیچ کدام نمی‌تواند هیولا را اثبات کند؛ اما قابلیت را قبول دارد و قبول دارد یک جوهری را که عین صورت است، قبول دارد. او قائل به اتحاد است، نه اتحادی که علامه طباطبائی می‌فرمایند. علامه

طباطبایی می‌فرماید ما یک جزء خارجی داریم، جزء خارجی در عالم منحصر به ماده و صورت است. ماده و صورت دو جزء خارجی جسم هستند؛ یک جزء عقلی داریم، انواع جزءها را که می‌فرمایند، یکی اش جزء خارجی است. علامه معتقد به این است که جسم، مرکب از دو جزء خارجی است؛ ولی درعین حال متحد است. این فرمایش علامه، تناقض است؛ چون اگر دو تا هستند، به یک وجود، موجود نیستند. تعادل اثنین محال است.

در اتحاد یعنی به یک وجود، موجود هستند، دو تا هستند یعنی به دو وجود موجود هستند؛ لذا حرف علامه نامعقول است؛ اما حرف ملاصدرا معقول است. ملاصدرا می‌گوید جناب ابن سینا، آنی که شما می‌گویید یک قوه مبهم، من هم قبول دارم. آن قوه مبهم با جسم که صورت جسمیه است، به وجود واحد موجود است و آنی که مبهم است این است که چون قائل به حرکت جوهری می‌شود، این دلیل را از دست مشائیین می‌گیرد. همه حرف راجع به دلیل فصل و وصل بود. ملاصدرا می‌گوید در عالم فصل نیست؛ تمام فصل‌ها، دوشاخه شدن یک وجود واحد است مثل درختی که دوشاخه می‌شود. فقط درخت، قار است؛ گذشته و آینده‌اش را می‌بینی. آن غیرقار است، گذشته‌اش را نمی‌بینی، دو تا می‌شود. گفتم کسی اگر فقط سرشاخه‌های درخت را ببیند، کثرت می‌بیند؛ ولی اگر دقت کند که این سرشاخه‌ها به آن شاخه‌ها و بعد آن شاخه‌ها به آن تنه، وصل هستند، پس دیگر انفصال برای آن معقول نیست. انفصال را که گرفت، برهان فصل و وصل به تأویل مصدر می‌رود.

مجری: بعد هیولا استاد، طبق تقریری که از ملاصدرا دارید، آیا هیولا معقول ثانی فلسفی می‌شود؟ صفت وجود می‌شود، حیث بالقوه یا جوهر؟



استاد فیاضی: یک باب دیگری باز می‌شود که آقا معقول ثانی چیست؟ مرحوم استاد شهید مطهری فرمودند معقول اول آنی است که ما به ازاء برای خودش و خاص خودش دارد. ما این فرمایش شهید مطهری را قبول نداریم. در حاشیه می‌رویم. این خودش یک جلسه دیگر می‌خواهد و...

تعمیق در ماهیت هیولا

استاد کهنسال: فرمایش جناب آیت‌الله، یک بخشش نظر علامه طباطبایی بود که آن هم مفصل است و من به آن وارد نمی‌شوم؛ چون اگر وارد بشوم، باز به یک نشست دیگر احتیاج داریم. روی همان فرمایش ملاصدرا، ظاهر این است که هیولا را به این معنا پذیرفتند که امری باشد که با صورت وجود داشته باشد به شکل مبهم. فقط اشکال در آن برهان مشائین بود. بعد فرمودند که آن برهان از بین رفت و اصل بحث در برهان بود. اصل بحث ما در اثبات هیولا بود. برهان را بنده عرض کردم که باتوجه به مقدمه اول، ما حد وسط را بازسازی می‌کنیم. دلیلی ندارد که روی تعبیرات آن‌ها جمود کنیم. روی آن حد وسط، به نظر من می‌آمد که برهان تمام بود. حالا الان به اینجا رسیدیم که اگر این گمان من درست باشد، هیولا اثبات می‌شود. می‌فرمایند امر مبهمی است که با صورت خودش موجود است. این همان طور که عرض کردم، اصل وجود هیولا، یعنی مطلب هل بسیط اثبات می‌شود و بحث ارتباط هیولا با صورت باقی می‌ماند که آیا به شکل انضمام است یا اتحاد است که جناب آیت‌الله تبعاً ملاصدرا می‌فرمایند که به شکل اتحاد است. این بحث دیگری است؛ اما به نظر می‌آید که اصل وجود هیولا اثبات شده است؛ مگر اینکه ایشان در این مطلب، فرمایشی داشته باشند که مخالف عرض بنده باشد.

استاد فیاضی: نه من با این مخالف نیستم که هیولا به عنوان یک قوه مبهم در جسم، قبول است و فرق دارد با استعداد، اما آنی که مشائین می گویند به عنوان یک جزء از جسم که در حال انفصال باقی می ماند؛ یعنی شیء متصل، شخص آن را دارد، شخص همان در حال انفصال باقی می ماند؛ ولیکن جسم انفصال پیدا می کند، جسم منفصل می شود؛ اما شخص هیولا باقی است. این حرف ابن سینا که مدعای ابن سیناست که می خواهد با برهان وصل و فصل اثبات کند، هرگز بنا بر حرکت جوهری قابل اثبات نیست و اصلاً زمینه پیدا نمی کند. بله هیولا به معنای قوه مبهمی که جوهری است موجود به عین وجود جسم. یعنی چه؟ یعنی جسم را که نگاه می کنی، می گویی جوهر سه بعدی است؟ می گوییم بله. می گوییم قوه دارد؟ قوه برای چه؟ قوه برای هر چه دلت بخواهد. اینکه می گویند در این عالم هر چیزی می تواند تبدیل به هر چیز دیگر بشود. می گوییم این قوه را اگر کسی بگوید یک جوهری است به عین وجود جوهر جسم، موجود است، هیچ اشکالی ندارد. این قوه مبهم که اسمش هیولا است، این حرف مشائین نیست. این حرف جناب ملاصدرا است که می گوید ماده و صورت اتحاد دارد. یعنی چه؟ یعنی آن قوه جوهری با همان صورت جوهری که حقیقت جسم است که هر دو مبهم هستند، به عین هم موجودند. بله، این حرف درست است؛ بنده از آن دفاع می کنم و حرف ملاصدرا که قائل به اتحاد هیولا و صورت است، این است و این نمی شود با برهان فصل و وصل آن را اثبات کرد. قوام این برهان، به انفصال است و انفصال با حرکت نمی سازد.



سؤالات

مجری: خیلی ممنون. اگر اجازه بفرمایید، سؤالات دوستان را مطرح کنیم. دوستان اگر سؤالی دارند، فقط بفرمایند که از کدام یک از سروران سؤال دارند و سؤالشان را واضح بگویند.

اشکال نقضی به برهان فصل و وصل

طلبه: سلام علیکم. بسم الله الرحمن الرحیم. سؤالی که من از جناب دکتر کهنسال مطرح می‌کنم. سؤال در رابطه با نکته‌ای است که خودشان فرمودند. یک اشکال نقضی به برهان فصل و وصل وارد است و آن نقض به هیولاست. البته داخل صحبت‌ها مطرح شد، پاسخ هم داده شد؛ منتها پاسخ خیلی قانع‌کننده نبود. اشکال نقضی این است که اگر ما، فصل جسم را بپذیریم، هیولا هم آیا به تبع صورت جسمیه، دوپاره می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر دوپاره بشود، پس هیولا هم فصل پذیرفت. یعنی خود هیولا باز باید یک هیولای دیگر داشته باشد. اگر هیولا با انفصال صورت، دوپاره نشود و یک پارچه باقی بماند، سؤال این است که آیا این هیولای هر دو صورت جسمیه است که عارض می‌شود؟ یعنی یک هیولا دو تا صورت جسمیه جدید می‌پذیرد یا نه؟ پذیرای یک صورت هست؟ بعد باز سؤال می‌شود که آن صورت دیگر، هیولایش را از کجا می‌آورد؟

پاسخی که از سابق داده شده است، پاسخ جناب خواجه نصیرالدین طوسی هست، البته افراد دیگر پاسخ دادند، میرداماد پاسخ داده، ملاصدرا پاسخ داده است، خود آقای دکتر کهنسال هم این پاسخ را اشاره کردند. جناب خواجه می‌فرمایند که هیولا به خودی خود، نه وحدت دارد و نه کثرت دارد. وحدت و کثرت هیولا به تبع صورت است و خودش نامتعین است.

دو اشکال به این پاسخ، وارد هست. اولاً که هیولا چگونه وجودی است که وحدت ندارد. بالاخره هر چه وجود موجود می‌شود، جناب آیت الله فیاضی هم



فرمودند، وجود هم مساوق با فعلیت است، هم مساوق با وحدت است. مگر می‌شود یک چیزی موجود بشود؛ ولی وحدت نداشته باشد؟

اشکال دومی که مطرح می‌شود این است که اگر ما بگوییم هیولا وحدت و کثرت ندارد. وحدت و کثرتش به تبع صورت است، این پذیرش اشکال است. اگر وحدت و کثرتش به تبع صورت است و صورت دو تا شده است، پس معنایش این است که پس هیولا هم دو تا شده است. پس هیولا هم یک چیزی را قبول کرد و باید در خودش، هیولای دیگری داشته باشد. این سؤالی است که...

پاسخ استاد کهنسال

استاد کهنسال: متشکرم از جناب دکتر کمالی. سؤال خوبی کردند. این سؤال در واقع بر می‌گردد به اینکه وحدت هیولا چه وحدتی است؟ ما اگر آن را احراز کنیم، جواب سؤال ایشان معلوم می‌شود. مشائیان وحدت هیولا را وحدت عددی می‌دانستند. مرحوم ملاصدرا مکرر در اسفار اشاره کرده است که هیولا، وحدتش، وحدت جنسی است. گاهی هم این تعبیر در شواهد دارد که «وجوده وجودات» وحدت جنسی و بنده در مقام دفاع از برهان فصل و وصل و بازآرایی و بازپروری‌اش، هر دوی این‌ها را با هم جمع می‌کنم؛ به این معنا که اگر ما گفتیم وحدت هیولا، وحدت جنسی است و وحدت عددی که مشائیان می‌گویند نیست، در وحدت جنسی، شما یک واحدی مثل جنس، حیوان را حساب بکنید. شما اگر حیوان را حساب بکنید، بعضی از گونه‌های حیوانی اصلاً منقرض شدند و دیگر نیستند. در گونه‌هایی که هستند، مثل گوسفند، خودش نوع واحد است و تحت این نوع، چون قاعده دارند که نوع واحد کثیرالافراد باید مادی باشد. ماده‌ای که دارد، باعث تعدد می‌شود. این تعددهایی که در افراد تحت نوع گوسفند هستند، اولاً و تعدد انواع تحت جنس گوسفند که هزاران نوع، تحت

جنس حیوان، که هزاران نوع حیوان داریم، این‌ها درحالی که کثیر هم هستند، به وحدت جنس حیوان لطمه نمی‌زنند؛ یعنی جنس حیوان، یک جنس است و این یک جنس در حد خودش، به هزاران گونه تقسیم می‌شود. هرگونه هم الی‌ماشاءالله افراد دارد.

بنا بر نظر ملاصدرا که مکرراً گفته است که وجود هیولا، وجود جنسی است، ما می‌توانیم بگوییم هیولا از یک نظر واحد است؛ از چه نظر؟ همان‌طور که جنس انسان واحد است و از نظر دیگر متعدد است به تعدد مواد تغییر پیدا می‌کند و همین راه جمع میان وحدت شخصی و وحدت جنسی هیولا است؛ یعنی این‌طور می‌گوییم آن‌هایی که گفتند هیولا واحد است، آن‌ها منظورشان این است که صرف الشیء، تکرار ندارد. هیولا، صرف قوه است و دو تا نمی‌شود. این از نظر وحدت [است]. همان‌طور که صرف جنس، یعنی جنس حیوان، دو تا حیوان نیست. حالا آن‌هایی که گفتند متعدد است، ناظر به افرادی هستند که تحت این قرار بگیرند. یعنی تحت جنس حیوان، بی‌نهایت گونه‌های حیوان است. روشن است که با از بین رفتن هر یک از گونه‌ها، آن جنس از میان نمی‌رود. پس با این تعبیر می‌شود بین وحدت و کثرت جمع کرد.

اما مطلبی که بعد فرمودند که این چگونه وجود است که وحدت دارد یا ندارد؟ اگر وجود داشته باشد باید وحدت داشته باشد. عرض کردیم که وجود هیولا، وجودی است که با چند مثال هم گفتم، وجود هیولا وجودی است که این در قوه بودن خودش بالفعل است و وحدتش هم مثل وجود است. یعنی یک حقیقت صرف مبهم داریم به نام هیولا و قبول. این یک حقیقت است. گفتیم صرف شیء، دو تا نمی‌شود این حقیقت، هم وجود است و هم واحد است. وجود است به معنای اینکه به عنوان استعداد در ضمن هر صورتی هست، واحد است



به معنای اینکه صرف شیء، صرف قوه است، دو تا نمی‌شود. به این معنا وحدت دارد.

اما وحدتی که خواهی در اشارات می‌گویدی، این وحدت نیست. آن وحدت، وحدتی است که مستفاد از صورت‌های مختلف است.

مجری: نفر بعد اگر سؤالی هست.

تأثیر فیزیک جدید در موضوع مسئله

طلبه: بسم الله الرحمن الرحيم. عرض سلام و ادب خدمت اساتید معزز و طلاب و اهل علم حاضر در جلسه. بنده حسامی هستم. در حوزه هیولا، سؤالات و ابهامات فراوان است؛ اما من از یک منظر خاصی می‌خواستم ورود کنم. چون ما یک دانشی هم از فیزیک جدید داشتیم. گفتم از این منظر ورود کنیم، شاید صورت این مسئله برای ما واضح‌تر بشود. من فکر می‌کردم اگر ما هیولا را یک حالت منتظره در اشیاء در نظر بگیریم، چون عنایت دارید ما وقتی جسم را، صورت جسمیه را به عنوان صورتی که عین اتصال است، تعریف می‌کردیم، الان می‌دانیم این اجسامی که ما می‌بینیم، واقعاً متصل نیستند. اجزائی هستند که کنار هم قرار گرفتند و برای چشم مسلح ما، به عنوان یک صورت متصل به نظر می‌رسند؛ اما چون اجزای ریزی دارند، انگار که ما اتصال حقیقی در عالم اجسام نداریم؛ مگر اینکه بگوییم آن خللی هم که بین اجزاء اجسام هست، آنجا هم خلأ واقعی نیست.

مجری: از پیش فرض‌های این ادله، نفی قول ذی مغناطیس این‌ها هست. این را خود مشائیان توجه داشتند. خود سؤال را چون وقت کم است، بپرسید و استاد را هم نام ببرید.

طلبه: اگر این حالت منتظره را در نظر بگیریم که این‌ها اجزائی هستند که فقط کنار هم قرار گرفتند؛ فلذا انفصال هم بر همین اجزائی وارد می‌شود که از هم جدا می‌شود و لذا اینجا فرض قوه، همین انفصالی می‌شود که در اجزای این شیء هست؛ منتها فقط وقتی کنار هم قرار گرفتند، این انفصال برای ما مشروط نیست. یعنی این جسم کلی، در حقیقت واقعاً اجزاء دارد و آن انفصال هم بر انفصال واقعی که بالفعل است و هر جا هست وارد می‌شود. قدما ظاهراً جسم متصل را واقعاً معتقد بودند که این اتصال محض دارد و بعد برای فرض انفصال، هیولا را فرض می‌کردند؛ اما بنا بر فیزیک جدید، فکر می‌کنم اصلاً نیاز به فرض هیولا داریم؛ چون انفصال بالفعل وجود دارد و به جنبه انفصال اجزاء وارد می‌شود؛ نه اینکه خود اجزاء منفصل بشوند. از این منظر می‌خواستم ببینم فیزیک جدید کمک نمی‌کند که این موضوع، اصلاً سالبه به انتفاع موضوع بشود.

پاسخ استاد فیاضی

استاد فیاضی: بله، این مفروض بحث است که ما جسم متصل واحد داریم و هیچ فیزیک‌دانی عقلش به او اجازه نمی‌دهد که این را منکر بشود. فقط همه حرف فیزیک‌دان این است که شما فکر می‌کنی جسم واحد است، نیست. علامه طباطبائی هم این را در نهاییه متعرض شدند. فرمودند باشد؛ ولی آنی که شما مجموعه‌ای از اجزاء می‌دانید، سؤال ما تک‌تک آن اجزاء است. آن جزئی که دیگر به قول شما، اجزاء ندارد. خودش یک جزئی از این موجود دارای اجزاء است، آن ابعاد دارد یا ندارد؟ شما جواب بده. شما که طرف من هستی، بفرمایید آیا آن ابعاد دارد؟ حالا من جواب شما را می‌دهم. اگر بگویید ابعاد ندارد، عقل می‌گوید بی‌نهایت بی‌بُعد را کنار هم بگذاری، بُعد به وجود نمی‌آید. پس باید بگویی جناب



فیزیک‌دان، این عقل است که ما را ملزم می‌کند؛ ولو روش تجربی اینجاها نمی‌تواند اظهارنظر کند؛ چون تجربه‌اش به اینجا نمی‌رسد؛ اما عقل می‌گوید جسم را با تجربه به دست آوریم که اجزایش، جدا جدا هستند. حالا سؤال، خود آن اجزاء باز هم جدا جدا هستند تا بی‌نهایت یا نه می‌گویی یک جایی می‌رسیم به اجزائی که آخر هستند. آن‌ها دیگر فعلاً اجزاء نیستند. آن وقت سؤال آقای دکتر مطرح می‌شود که اگر آن جدا شد، منفصل شد، این انفصال که پیدا می‌شود، دلیل مشائین همان جا می‌آید. عقل می‌گوید می‌شود. این یک مسئله‌ای است که فلاسفه در بحث جسم گفتند. گفتند اگر شمای فیزیک‌دان عاجز هستی، به‌خاطر اینکه امکاناتش را نداری؛ اما عقل می‌گوید اگر ابعاد دارد، هر چیزی که ابعاد دارد، قابلیت تقسیم را دارد. اگر قابلیت تقسیم را دارد، استدلال من‌شاء می‌آید. پس این استدلال، با حرف فیزیک‌دان‌ها هیچ لطمه‌ای به آن نمی‌خورد. آنی که جواب استدلال است، آنی است که عرض کردم. حرکت جوهری برایش جا نمی‌گذارد؛ و الا فیزیک بگوید الان اتم، جزء اخیر نیست و خودش اجزاء دارد. باز بگویم اجزایش هم ما کشف کردیم که اجزاء دارد؛ اما عقل هم فیزیک‌دان، هر عاقلی، این تا بی‌نهایت تجزیه شده نیست. تا یک جایی می‌رسی که آن اجزاء، خودشان بالفعل واحد هستند. آن اجزاء واحدی که کنار هم قرار گرفتند، باید ابعاد داشته باشند تا این جسم ذو ابعاد پیدا بشود. ما همان جا استدلالمان را می‌آوریم.

پس بنابراین استدلال مشائین با حرف‌هایی که فیزیک‌دان‌ها امروز می‌زنند که گفتیم علامه طباطبائی این را در نهایت متعرض هستند؛ فقط می‌گویند قبلاً مردم می‌گفتند که جسم یعنی این تخت سنگ، متصل واحد است؛ امروز

می‌گویند نه آقا، تخت سنگ مجموعه‌ای از اجسام است؛ ولی هر کدام از آن اجسام ریز ریز ریز، جسم هستند؛ یعنی جوهر ذو ابعاد هستند.

پاسخ استاد کهنسال

استاد کهنسال: من خیلی سریع خدمتتان عرض می‌کنم. ابتدای گفتگو با جناب آیت‌الله، بنده عرض کردم که حالا ما، بر اساس نظر، ممکن است نظراتی داشته باشیم که خیلی غیرمعارف‌تر است. در این مسئله‌ای که شما فرمودی، جزء لایتجزا باطل است؛ ولی ذرات دموکریتوس، ذی مغناطیس، این را شک دارم که باطل باشد. فرمایش جناب آیت‌الله که نقل از علامه طباطبایی است، کاملاً صحیح است و همین‌طور است که فرمودند؛ منتها شک دارم که این باطل باشد یا نه و اگر این‌طور نباشد، اصلاً مسئله هیولا به‌طور کلی شکل دیگر پیدا می‌کند.

صاحبان قول نظریه ذی مغناطیس، این‌ها می‌گفتند که اجتماع اتم‌ها کنار یکدیگر، اتصال است و انفصال هم همین گسیختگی‌شان است. شما الان در فیزیک بین این الکترون‌ها و اتم‌ها، شما هم نیروی هسته‌ای قوی دارید و هم ضعیف دارید. الکترون‌ها، یک هسته قوی، در مدار نگه می‌دارد. یک هسته ضعیف، پروتون و نوترون را کنار هم دیگر نگه می‌دارد. می‌دانید که اگر نیرو وارد بشود، این الکترون‌ها از مدار بیرون می‌آیند و هر دو الکترون یونیزه می‌شود، یا هفت تا می‌شود یا شش تا. این یک نوع شکست است. شکست دیگر این است که خود الکترون را دونیم کنند. با دونیم‌شدن، آنکه می‌فرمایند صحیح می‌شود؛ ولی با دونیم‌شدن، به تعبیر فیلسوفان صورت نوعیه از بین می‌رود. شکاف اتفاق می‌افتد. یعنی این‌طور نیست که این باقی بماند و به دو شیء تبدیل بشود؛ و لهذا الان در موضع فعلی، من نسبت به اینکه جواب سؤال شما چیست، تردید دارم؛



یعنی شواهدی هست بر اینکه جزء ذی مغناطیس و الان در نظر خودم، به این متمایل هستم، که وجود دارد و اگر این طور باشد، مسئله هیولا یک شکل دیگر وجود دارد. این را من تأکید کردم که روی سؤال شما بگویم که اگر فردا یا یک زمانی زنده بودیم و یک چیزی نوشتیم، گفته نشود که شما یک روز با آیت الله فیاضی صحبت کردید و گفتید هیولا هست. همان اول بحث عرض کردم، ما اهل نظر هستیم. الان بر اساس نظر فعلی داریم صحبت می کنیم، هم بنده هم جناب آیت الله. شاید یک روز به شکل دیگری در آمد.

آن هم یکی دیگر از چیزهای مبهمی است که واقعاً آن خواصی که موجود دارد، باز نمی تواند... آزمایشات مختلفی که شده است، هر دو طبیعت را آشکار می کنند. خود من هم، الان من فیزیک و شیمی می خوانم، خود من هم در حیرت فروبرده است. یعنی فعلاً ما اینجا نقل اقوال کردیم. شاید یک زمانی برسد که ما اصلاً بفهمیم حقیقت غیر از این است که به کلی بحث کردیم.

مجری: خیلی ممنون از بزرگواران. تشکر می کنم از سروران عزیزی که حاضر بودند، از اساتید بزرگوار حضرت آیت الله فیاضی و جناب دکتر کهنسال. از همه عزیزان تشکر می کنیم که در جلسه حاضر بودند و به این جلسه اندیشه ورزانه رونق بخشیدند. با یک صلواتی بر محمد و آل محمد، جلسه را ختم می کنیم.